**برگ؜های از کتاب «شب های کابل» (بخش اول)**

**نوشته: جنرال عمرزی (غنی صافی)**

**\*\*\***

**بازداشت هیئت رهبری حزب د.خ.ا:**

«... در رژیم سردار محمدداؤد خان څارمن عبدالقدیر نورستانی مامور ترافیك کابل که از همدستان کودتا داؤدخان بود؛ اولاً بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و بعداً بحیث وزیرداخله از جمله وزرای باعتبار همچو سید عبدالاله وزیرمالیه و غلام؜حیدر رسولی وزیردفاع که در کودتای داؤدخان بنابر ملحوظات شخصی، نه بخاطر مصالح علیای کشور اشتراک کرده بودند؛ کرسی بلند از فهم و دانش شان احراز کرده بودند.

آمد سخن بالای قدیر نورستانی است که نه کدام شخصیت ملی بود و نه هم کدام شخص علمی؛ بلکه پدرش نزد داؤدخان شخص معتمد و قابل اعتباری بود. محمدداودخان در جمله خاندان محمدزایی خصلت بخصوص وفاداری با یاران و علاقه؜مندان خویش داشت. عبدالقدیر هم بعنوان (دوست پدرش، خویش پسر گفته) در زمان مدت ده سال بازنشسته؜گی محمد داؤدخان روابط خدمت گذاری اش را ادا می؜کرد تا اینکه در راز سری کودتا هم شامل گردیده بود. همچنان سید عبدالاله پسر سیدعبدالله که یکی از وزرای کابینه زمان صدارت محمدداودخان بود؛ جوان بی تجربه بحیث وزیر مالیه و معاون صدارت تعیین گردیده بود. هكذا دگروال بازنشسته غلام؜حیدر رسولی که معتاد به کشیدن چرس بود و در بخش نظامی کدام برازندگی مسلکی نداشت؛ در رژیم داؤدخان بحیث وزیردفاع تعیین گردیده بود. گویا در حقیقت آن سه نفر از وزراء چرخ دولت را بحرکت می؜آوردند.

وزیردفاع و امورداخله از قدیم به رشوت خوری شهرت داشتند. چه قدیر نورستانی سابق مامور ترافیك به رشوت خوری مانند سایر ترافیك؜؜ها؜ شهرت داشت. زمانی که به چوکی وزارت رسیده بود از نظم جامعه بكلی بی؜خبر بود. همچنان وزیردفاع که مصروف رشوت و قاچاق شده بود از جریانات سیاسی درون اردو هیچ اطلاعی نداشت. وزرای بی؜کفایت دور دربار داؤدخان را طور احاطه کرده بودند که با ارائه راپور؜؜ها؜ی؜ نادرست، داؤدخان را از خطر قریب؜الوقوع قیام مسلحانه غافل نموده بود. این یک اشتباه بزرگ داودخان بود که رشته؜؜؜ها؜ی؜ مهم اداره دولت را به اشخاص بی؜کفایت با اعتماد کامل سپرده بود که بالاخره باعث سقوط رژیم و قتل وی گردید.

تشکیل مارش و میتنگ جنازه خیبر و ایراد سخنرانی؜؜؜ها؜ی؜ برضد دولت بحیث یك حزب اپوزسیون واضحاً مخالف قانون اساسی رژیم بود. زیرا در قانون اساسی دولت یك حزب بنام حزب غورځنگ ملی تأسیس شده بود که شامل کارمندان دولتی بود و در راس آن سردار محمدداودخان قرار داشت. سایر احزاب و جریانات سیاسی موجود در کشور غیرقانونی و غیرمجاز دانسته شده بودند و مارش و میتنگ و سخنرانی؜؜؜؜ها؜ی؜ حزب د.خ.ا دولت را به آن واداشت تا در یک جلسه فوق؜العاده کابینه در مورد گرفتاری حیئت رهبری آن تصمیم اتخاذ نماید.

**تشکیل گروپ؜؜؜ها؜ی؜ بازداشت و نحو اجراآت و آمادگی پولیس:**

در چوکات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس سه ماه قبل جهت تهیه مسودات قوانین، اصولنامه؜؜ها؜ و مقرره؜؜؜؜ها؜ی؜ مسایل جنایی، پاسپورت، جلب و احضار و تحصیل باقیات یک کمسیون عالی تعیین گردیده بود. من هم برای تهیه مسوده مقررۀ جلب و احضار و تحصیل باقیات در رأس یك كمسیون موظف شده بودم که با همکاران خود هفته دو روز گاهی در اکادمی پولیس و گاهی در کتابخانه قوماندانی عمومی تشکیل جلسه داده و در تهیه مسوده کار نماییم. مسوده؜؜ها؜ تقریباً تکمیل گردیده بود. تعامل چنان بود که هر کمسیون در ختم کار روز، راجع به مواد تهیه شده با کمسیون مرکزی که در رأس آن غلام صدیق واحدی وردگ رئیس امینت قرار داشت؛ تبادل نظر نماید.

بتاریخ ٤ ماه ثور ١٣٥٧ حین که کار مسوده را تکمیل نموده بودم؛ در حوالی ساعت ۵ بجه عصر به دفتر واحدی رفتم و دربارۀ چند ماده مسوده همرایش مشوره و تبادل نظر می؜کردم که برایش تیلفون آمد و بلافاصله از دفترش برآمد و برایم اینقدر گفت که وزیرداخله و قوماندان عمومی بریدجنرال محمدطاهر در ارگ جلسه فوق؜العاده کابینه هستند؛ مرا هم خواسته اند. کار مسوده را در همین جاختم نمودیم. او بطرف ارگ و من بسواری موترم بطرف خانه حرکت کردم.

در گذشته بعد از ختم کار مسوده، معمولاً یک مرتبه در ولایت کابل بدفترم ؜می؜رفتم تا اسناد و اوراق عاجل را امضاء نمایم. ولی آنروز کمی خسته بودم و راساً بطرف خانه ام که واقع پل سرخ کارته سه بود، رفتم. معمولاً آدرس مکمل هر صاحب منصب و مسؤلین شعبات در دفتر نوکریوال قوماندانی امنیه موجود ؜می؜باشد. حینكه من به خانه رسیدم؛ هنوز موتر خود را رخصت نکرده بودم که همسایه ام حاجی غلام؜حسین برایم گفت بشما تیلفون است. قوماندان امنیه کامل برایم در تیلفون گفت که با سلاح خود فوراً بقوماندانی حاضر شوم.

وقتی که بقوماندانی امنیه رفتم؛ مشاهده کردم که یک تعداد زیاد وسایط پولیس و تعداد زیاد افسران و سربازان ماموریت؜؜؜؜ها؜ی؜ پولیس در صحن قوماندانی حاضر شده اند. از اوضاع چنین معلوم گردید که کدام وظیفه مهم و بزرگ در پیش است. بدفتر قوماندان امنیه رفتم که قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس بریدجنرال محمدطاهر لغمانی، غلام صدیق واحدى، غلام فاروق یعقوبی رئیس جنایی مرکزی، چندنفر مساعد لوی څارنوالی با میرگل قوماندان امنیه مصروف کار اند.

یك تعداد مسؤلین شعبات از جمله حفیظ؜الله رئیس ترافیك، بریالی مدیر ترافیك کابل، محمدعلی احمدیار، محمدعیسى مدیر و رحیم چوچه معاون استخبارات، اسدالله احمدزی، گل؜احمد قوماندان اکادمی پولیس و غیره نیز در اطاق قوماندان امنیه موجود بودند. من هم بعد از ادای رسم تعظیم در پهلوی شان به چوکی نشستم. چند دقیقه بعد گروپ اول تحت قومانده حفیظ؜الله رئیس ترافیك با یك ورق پلان کار و دستور تحریری از اطاق خارج و بطرف وظیفه اش حرکت نمود. به همین ترتبیب گروپ؜؜؜ها؜ی؜، دوم، سوم، چارم، پنجم، ششم، هفتم و هشتم با یك یك ورق پلان کار و یادداشت تحریری بصورت جداگانه عازم وظایف شدند.

من هم در راس گروپ هشتم برای گرفتاری دکتور شاه؜ولی و تلاشی خانه اش موظف شده بودم؛ با تعدادی سربازان، افسران و وسایط که در ورقه تعیین شده بود، راهی وظیفه شدم.

در هر گروپ یکنفر نماینده څارنوالی و مامور پولیس سمت مربوطه نیز تعیین گردیده بود. برای آمر عملیاتی گروپ؜؜ها؜ یك یك عدد تایپ؜ریکاردر میکروکست نیز توزیع گردیده بود تا تمام جریان گرفتاری و تلاشی و آنچه واقع ؜؜می؜شود، ثبت نوار گردد. در ورقه یادداشت تخلف از احکام قانون اساسی شخص گرفتار شونده، تصمیم دولت و حكم لوی څارنوال ذکر و طرزالعمل گروپ گرفتاری بصورت خیلی فشرده یادداشت گردیده بود.

دستگیری دکتور ؜؜شاه؜ولی:

دکتور شاه؜ولی در دوره بکلوریا در لیسه غازی همصنفی ام بود. اصلاً از ده خدایداد کابل بود. پدر و کاکایش از جمله دوکانداران و تاجران خیلی سابقه؜دار شهر کابل محسوب می؜شدند. کاکایش شاه محمد لنگ بعد؜ها؜ در جمله تاجران ملی شهر کابل شهرت داشت.

دکتور شاه؜ولی در دوره بكلوریا یك متعلم كم؜گوی، آرام و گوشه نشین بود؛ سویه تعلیمی اش متوسط و به اندازه عاجز و منزوی بود که در صنوف نهم - دهم - و یازدهم همیشه در صنف و مكتب مورد آزار هم؜صنفان شوخ طبع قرار می؜گرفت. با هیچکس آمیزش نمی؜کرد. همین گوشه گیری او باعث آزاراش می؜شد. من هیچ باور نمی؜کردم که در دوران ماموریت و طبابت شامل یك حزب چپی و اپوزسیونی شده باشد. زیرا او زادۀ یك فامیل تاجرپیشه مذهبی بود و شمولیت او در جناح خلق حزب مارکسیستی - لنینستی خارج از تصور بود.

حینکه من در مراسم جنازه خیبر وظیفتاً اشتراک کرده بودم و دکتور شاه؜ولی هم در سرقطار مشایعین جنازه دیده می؜شد و در مقبره بعد از دفن میت که میتنگ آغاز گردید؛ دکتور در قطار هئیت رهبری و سخنرانان ایستاده بود و متن دری اعلامیه حزب؜؜ د.خ.ا را قرائت نمود. همان روز که تاریخ ۲۸ حمل سال ۱۳۵۷ بود دکتور شاه؜ولی اعلامیه تاریخ ۲۸ حمل سال ۱۳۵۶ قرائت نمود که همه شنوندگان به اشتباه لفظی او متوجه شدند. ولی خودش هیچ متوجه نگردید و به گفتارش ادامه داده و اعلامیه را تا اخیر قرائت نمود.

من با گروپ معیتی ام در حوالی ۱۲ بجه شب در وزیراکبرخان مینه خانه اش را محاصره و دق؜الباب نمودم. یك جوان عینك؜پوش که بعداً بنام پشتون یاد می؜شد و اغلباً پسرش بود؛ به دروازه آمد. پرسیدم دکتور در خانه است؟ جوان عینك؜پوش که وسایط پولیس را دید کمی وارخطا شد و گفت بلی داکتر صاحب در خانه است. در همین لحظه دکتور هم به دروازه نزد ما آمد. وقتی مرا دید لبخند زد و با من و همه افسران معیتی ام مصافحه نمود. من که مدت؜؜ها؜ بعد یك هم صنفی دوره بکلوریا را در حالتی ملاقات نمودم که موظف به گرفتاری او و تلاشی خانه اش بودم، برایش به خنده خنده تصمیم لوی څارنوالی و حكم دولت را ابلاغ و اجازه خواستم تا داخل خانه شویم. دکتور هم بدون چون و چرا به هیئت اجازه دخول داد و در موجودیت وی و پسر جوانش به تلاشی خانه شروع نمودیم. در همان شب خانم دوکتور تصادفاً در خانه اش نبود و دکتور از غیابت خانمش در همین شب تلاشی خوش بود و می؜گفت خانمم تکلیف قلبی دارد؛ خوب است که امشب خانه پدرش رفته و موجود نیست. ولی یك دختر و یك پسرش در خانه موجود بودند.

خانه دکتور شاه؜ولی بصورت پخته کاری بصور سه منزله که منزل اول بشكل زیرزمینی بود؛ اعمار گردیده بود. از منزل اول در موجودیت خودش به تلاشی آغاز نمودیم درین منزل مواد خوراکی از قبیل برنج، روغن، آرد، حبوبات، ظروف و غیره سامان آلات فالتو گذاشته شده بود. برنج هر نوع به مقدار خیلی زیاد، اقسام روغن چند بیرل، هم چنان حبوبات به مقدار زیاد از مصارف یک ماهه یك فامیل خانه دیده می؜شد. علت آن را پرسیدم که این گدام و ذخیره یك فامیل است؟ و یا کدام کدام مغازه خوراکه فروشی است؟ دکتور گفت فامیل ما و کاکایم کلان است و ما احتیاجات یکساله را همیشه ذخیره می؜نماییم. منزل دوم و سوم که اطاق؜؜؜ها؜ی؜ صالون پذیرائی، خواب، نان خوری، مطالعه و غیره را دربر می؜گرفت و در هر منزل آشپزخانه و تشناب؜؜؜؜ها؜ی؜ خیلی عصری و جداگانه موجود بودند؛ همه را از نظر گذشتاندم. تعجب کردم که درآمد یک دکتور عادی و این خانه مجلل و باشکوه هیچ تناسب ندارد. موبل و فرنیچر خیلی عالی، قالین؜؜؜؜ها؜ی؜ قمیت؜بها؜ و دیکوریشن بسیار قشنگ این تعمیر به حزب زحمت کشان، کارگران و دهقانان که آنها؜ لاف ؜؜می؜زدند؛ هیچ تناسب نداشت.

بهر حال مایان کاری نداشتیم؛ تلاشی بپایان رسید. یک میل تفنگچه بقطر ٦،٢٥ ملیمتر با چند عدد مرمی، یك تعداد کتب و نشرات حزبى، یك لست حق؜العضویت؜؜ها؜ با مبلغ یکصد و چهل هزار افغانی پول حق؜العضویت؜؜؜ها؜ی؜ اعضای حزب مواخذه گردید که درج ورقه محضر شد. در حوالی ساعت 1۲ بجه شب تلاشی و آخرین محضر تلاشی تمام گردید که دکتور شاه؜ولی بعد از مطالعه امضاء و بمن تسلیم داد. همه جریان گفت؜وشنود؜ها؜ در مکروکسیت جیبی ام ثبت گردیده بود. دکتور را به خنده خنده گفتم که کار تلاشی ما تمام شده اکنون حق دارید فرد فرد ما را شما تلاشی کنید که از خانه شما خارج ؜؜می؜شویم؛ بعداً حتى شکایت ندارید. دکتور که حواس خود را از دست داده بود و دهنش خشک و لب؜هایش پطره زده بود با تبسم برایم گفت ما نه حالا، نه بعداً کدام شکایت نداریم. شوخی؜؜؜؜ها؜ی؜ دوره مکتب را هنوز فراموش نکرده اید.

گفتم که چنین است. شما لطفاً یك لباس مطابق اقلیم و موسم را با خود بگیرید که با هم ؜؜می؜رویم و دكتور به اطاق لباس پوشی داخل شد و ما بطرف دروازه در حرکت شدیم.

حینکه دکتور نزد ما آمد؛ لباس خود را تبدیل کرده بود. ولی بوت؜؜؜هایش را فراموش کرده بود و هنوز چپلك بپا داشت که از حواس پریشانش نمایندگی می؜کرد. وقتی بطرف پایش نگاه کردم؛ متوجه شد و بوت؜؜؜ها؜ی؜ خود را پوشیده به موتر آمد. همراه پسرانش وداع کردیم و دکتور شاه؜ولی را به اطاق نمر (5) نظارت؜خانه کابل تسلیم نمودم.

نظارت؜خانه کابل قبلاً از نظارت شده گان جرایم عادی تخلیه شده بود و هر اطاق نظارت؜خانه برای محبوسین سیاسی معین و مشخص گردیده بود. وقتی که دکتور را تسلیم نظارت؜خانه نمودم؛ برای محمدابراهیم آمر نظارت؜خانه سفارش نمودم که دکتورصاحب از جمله هم؜صنفان منست در تأمین خدمات داخل نظارت؜خانه همرایش مساعدت نماید.

برای دکتور شاه؜ولی از اجرای وظیفه تلاشی خانه و گرفتاری خودش که موظف شده بودم؛ معذرت خود ابراز داشتم. چند افغانی پولی که در جیب داشتم؛ برایش پیشکش نمودم. دوکتور خوش شد. تشکر گفت و پول را نگرفت. یکدانه سگرت خواست. من یك قطی سگرت و گوگرد را برایش دادم و خدا حافظی نمودم. ورقه محضر را با تفنگچه و کتب و پول نقد در قوماندانی به نفر موظف تسلیم و رسید اخذ نمودم. فکر کردم وظیفه ام ختم گردیده نزد قوماندان امنیه رفتم تا راپور بدهم و مرخص شوم. ولی وظیفه ام ختم نگردیده بود. از جمله (9) نفر تا همین ساعت سه نفر نورمحمد تره؜کی، ببرک کامل و دوکتور شاه؜ولی داخل نظارت؜خانه شده بودند و متباقی گروپ؜؜ها؜ هنوز بقرارگاه مواصلت نکرده بودند.

بازداشت حفیظ؜الله امین و جویدن ورق:

حفیظ؜الله امین نژاداً پشتون و از قوم خروتی ساكن الاصل ولسوالی پغمان کابل بود. تحصیلات عالی خود را در ایالات متحده امریکا بپایان رسانیده بود. پدرش مامور زندان (توقیف خانه) ولایت کابل بود. برادر بزرگش عبدالله امین افسر نظامی بود و نسبت کدام جرم و جنایت در زمان سلطنت محمدظاهرشاه از اردو طرد گردیده بود. شیرخان رئیس تنظیمه ولایت قطغن قوم خروتی که در زمان صدارت سردار محمد؜ها؜شم خان در عمران و آبادی زمین؜؜؜ها؜ی؜ زراعتی ولایت قطغن توسط ناقلین خدماتی شایانی انجام داده بود؛ ورثه اش در ولایت کندز سکونت داشتند. از جمله محمدسرور ناشر که شخص بانفوذ و رئیس شركت سپین زر کندز بود و در دربار محمدظاهرشاه پادشاه وقت از اعتماد زیادی برخوردار بود. عبدالله امین بعد از طرد خدمت نظامی نزد ناشر به کندز رفته اولاً در شرکت سپین زر بحیث سكرتر بعداً بحیث مدیر اداری شرکت کار می؜کرد. برعلاوه وظیفه رسمی، از جایداد، دکاکین، سرای؜؜ها؜ سینما و زمین؜؜؜ها؜ی؜ ناشر هم بحیث ناظر سرپرستی می؜نمود.

من هم از سال ١٣٤٣ الی ١٣٤٩ در ولایت کندز ماموریت و با عبدالله امین معرفت و روابط دوستانه داشتم. حفیظ؜الله امین که بعد از ختم تحصیلاتش از امریکا بکابل آمده بود، بحیث مدیر لیسه ابن سینای کابل ایفای وظیفه می نمود و جهت دیدن و ملاقات برادرش سال یکی دو مرتبه بولایت کندز می؜آمد. خصوصاً در رخصتی؜؜؜ها؜ی؜ زمستانی مدت؜ها؜ را در ولایت کندز سپری می؜نمود. من هم همراهش معرفت حاصل نموده بودم.

سال؜؜ها؜ی؜ بین ۱۳43-۱۳49 فرصتی بود که خلقی؜؜ها؜ و پرچمی؜؜؜ها؜ برای جلب و جذب اعضای حزب در رقابت بودند. برای حفیظ؜الله امین فرصتی خوبی بود که در ولایت کندز و تخار جذب و جلب نماید. او از نفوذ و اعتبار برادرش از یکطرف و از موقف رسمی خودش از طرف دیگر در جلب و جذب افراد و اشخاص خاصتاً در قشر روشنفکر خیلی استفاده می؜کرد. اکثراً متعلمین لیسه ابن سینا از ولایات تخار، کندز و بغلان بودند که در رخصتی؜ها؜ی؜ سه ماهه بخانه؜؜؜؜ها؜ی؜ خود می؜آمدند و برای جلب و جذب به حفیظ؜الله امین که خود مدیر لیسه ابن سینا بود؛ فرصت خوبی مسیر گردیده بود. به همین نسبت بیشتر اعضای جناح خلق از طرفداران حفیظ؜الله امین بودند.

من که در پست نسبتاً مهم پولیس در ولایت کندز کار می؜کردم؛ دوست برادرش بودم؛ بهمین نسبت با حفیظ؜الله امین نیز شناخت و معرفت داشتم. در آن وقت من عضو حزب نبودم و به فعالیت؜؜؜ها؜ی؜ سیاسی امین هم پی نبرده بودم. حکومت آنوقت هم در صدد تعقیب چنین فعالیت سیاسی مخفی نبود. در قشر روشنفکر در شهر؜ها؜ و نواحی آن در قراء و قصبات محفل؜؜؜ها؜ی؜ سپورتی و شب؜نشینی؜؜؜؜ها؜ی؜ آزادانه تشکیل می؜شد. هدف اساسی حفیظ؜الله امین در رختصی؜؜؜؜ها؜ی؜ سه ماهه در ولایت کندز، تخار و بغلان همین جلب و جذب بود.

من که از دستگیری و تلاشی خانه دکتور شاه؜ولی فارغ شده بودم؛ بدفتر قوماندان امنیه رفتم که اجازه بخواهم بخانه خود بروم. صدیق واحدی و قوماندان برایم ورقه دیگری تسلیم داد که بقوه و وسایط دست داشته برای گرفتاری ؜؜حفیظ؜الله امین و تلاشی خانه اش بروم. ازینکه من خانه او را ندیده بودم، محمدرحیم معاون شعبه استخبارات بحیث یک راه بلد موظف گردیده تا خانه امین را برای ما نشان بدهد. معاون ماموریت پولیس کارته پروان محمدمحسن نیز در گروپ ما علاوه گردید.

محمدرحیم که مشهور به رحیم چوچه بود؛ ما را بگردنه باغ بالابرد. به معرفی او یك خانه را محاصره کردم؛ زنگ دروازه را فشردم. یکنفر که خود را معلم معرفی می؜کرد، وقتی خانه اش را توسط پولیس محاصره دید، خیلی پریشان و مضطرب به نظر ؜؜می؜رسید. پرسیدم خانه حفیظ؜الله امین همین است؟ در حالی که زبانش کلالت می؜کرد گفت نه خیر؛ حفیظ؜الله امین سه ماه قبل ازین جا بخانه جدیدش در خوشحال مینه کوچیده؛ من با امین هیچ کدام مناسبت و ارتباطی ندارم.

از نزدش معذرت خواستم و بطرف خوشحال مینه در حوالی ساعت ۱:۳۰ بجه شب حرکت کردیم. به رحیم چوچه گفتم که خانه جدید امین در کدام سرک خوشحال مینه خواهد بود؟ او هم معلومات نداشت و یا اینکه ما را غلط می؜کرد. من مشکوک شدم که معاون شعبه استخبارات که مخصوصاً با رجال سیاسی سرشناس و جریانات سیاسی مخالف دولت سروکار دارد چرا بی؜معلومات باشد. از طرف دیگر رحیم چوچه یک شخص مرموز بود چنانچه بعد از بقدرت رسیدن امین كما فی؜السابق در استخبارات و بعد؜ها؜ بموقف بلندتری در کام اجرای وظیفه می نمود (کام) نام دستگاه استخباراتی رژیم امین بود

تا حوالی ساعت ٢:٠٠ شب در سرک؜؜؜ها؜ی؜ خوشحال مینه این طرف و آن طرف گردش نمودیم. اخیراً بماموریت سمت رفته، فدامحمد مامور پولیس را با خود گرفته به دروازه خانه امین رسیدیم که در همین کوچه ماموریت پولیس قرار داشت.

طبق معمول خانه را محاصره کردم؛ زنگ دروازه را فشار دادم. عبدالرحمن محصل پولی؜تخنیک پسر امین دروازه را باز نمود. در سوال و جواب با عبدالرحمن بودم که حفیظ؜الله امین با دو نفر مهمان به دروازه آمد. وقتی که مرا دید بخنده همرایم مصافحه نمود. من هم برایش تصمیم لوی؜څارنوالی و حکم دولت را ابلاغ نمودم. در جواب گفت بفرمائید داخل شوید؛ من ممانعتی ندارم. طبق دستور دونفر مهمان هم باید دستگیر می؜شد. ولی امین برایم گفت این دو نفر مهمان از جمله همصنفان عبدالرحمن پسرم گاه؜گاهی از لیلیه پولی؜تخنیك جهت درس خواندن بخانه ما می؜آیند. من در اختیار شما هستم؛ محصلین را باید اجازه بدهید که به لیلیه خود بروند. گرچه محمدنعیم؜؜ څارنوال باین پیشنها؜د موافقه نداشت؛ ولی من بمسؤلیت آمرانه خود برایشان اجازه دادم. بعداً معلوم گردید که این دونفر محصلین نبودند بلکه یکی انجنیر محمدظریف وزیر مخابرات و دیگری فقیرمحمد فقیر وزیر امورداخله رژیم امین بودند. آنها؜ رفتند و ما داخل خانه شدیم و به تلاشی در حضور داشت امین شروع نمودیم.

یك تعداد زیاد كتب و نشرات حزبی، یك میل تفنگچه هسپانوی بقطر ٦،٣٥ ملی؜متر با نه عدد مرمی و یکصد چهل و چار هزار افغانی پول نقد بداخل المارى، كتب با یك لست حق العضویت؜؜ها؜ بدست آمد که همه تشریح و داخل ورقه محضر گردید. در یك اطاق که زنانه بودند؛ تلاشی نگردیده بود که می؜باید تلاشی می؜شد. ولی امین تقاضا نموده گفت که بداخل این اطاق خانم و دختران جوانم با خشوی سرسفیدم که مریض است؛ استراحت دارند. کدام اسناد و كتب و نشرات درین اطاق که مورد دلچسپی شما باشد؛ وجود ندارد. بانهم یكنفر شما ؜؜می؜توانید اطاق را تفتیش نمائید.

من به نمایندگی گروپ با حفیظ؜الله امین یکجا به اطاق داخل شدیم. خانم امین که چادر کلان به سر داشت در بستر خود نشسته بود و دختران هر کدام در بستر؜ها؜ خوابیده بودند. زن سرسفید در بستره؜اش آرام کرده ولی بیدار بود. عبدالله امین برادرش نیز در بسترش موجود بود که غالباً خود را بخواب انداخته بود. خانمش نیز در بستره؜اش کمپل بسر کشیده بود. من به احتیاط تمام و خاموشی المارى اطاق را سرسری معاینه کردم. کدام سلاح یا کتاب دیده نمی؜شد و از اطاق خارج شدم. عبدالله امین را هم نادیده گرفتم ور نه می باید داخل ورقه محضر و گرفتار می؜شد.

 وقتی که ورقه محضر نوشته شد از طرف گروپ و شخص ؜؜حفیظ؜الله امین امضاء گردید. اسناد و كتب بعد از فهرست بداخل دو عدد بوجی انداخته شد. درین اثنا در یك گوشه اطاق چشمم به یك عدد بکس دستی دیپلومات که قفل نمره دار داشت، خورد. به امین گفتم بکس را باز نماید. درین وقت امین یك كمی بفكر رفت؛ ولی هیچ نگفت. بکس را باز نمود و می؜گفت بداخل آن خطوط دوستان و اسناد شخصی مصارف تعمیر خانه جدیدم است. برایش گفتم فرقی ندارد؛ اسناد شخصی تانرا با خود بردارید. درین هنگام امین یک ورق را با عجله و دست؜پاچگی از بکس کشیده؛ پاره پاره کرده و بدهن خود انداخت و جویدن گرفت. بالایش صدا کردم در این ورق چه بود که بدهن انداختید؛ باید دیده می؜شد. گفت یك خط دوست شخصی ام بود؛ کدام ورق مهم نبود. با آنهم څارنوال کمی برآشفته گردید. ولى من چندان علاقه نگرفتم زیرا کاغذ از بین رفته بود. عقب یك عمل انجام شده قرار داشتیم. در آن وقت تصور چنین بود که شاید لست و شهرت فعالین حزبی بوده باشد که ما دران مقطع زمانی بان کاری نداشتیم. سایر اوراق که در بکس باقیمانده بود، یك تعداد خطوط دوستان و یك مقدار صورت مصارف تعمیر جدید بود که هیئت به آن علاقه نداشت.

تصورم درباره ورق جویده شده و خواهش اخیری امین در شب تلاشی:

به همه افغان؜؜ها؜ معلوم است که حزب د.خ.ا در برج جدی سال ١٣٤٣هـ.ش تشکیل گردیده و در اولین جلسه (پلینوم) هئیت رهبری و کمیته مرکزی نورمحمد تره؜کی بحیث منشى اول و ببرك كارمل بحیث منشی دوم انتخاب گردیده بودند ولی این دو نفر در احراز کرسی اول قبل از تشکیل حزب در رقابت بودند هر دو دارای کیش شخصیت؜پرستی و جاه؜طلب بودند. به همین نسبت در گروپ کمیته مرکزی از خود طرفدارانی داشتند و در رقابت با یکدیگر طالب مقام اول حزبی بودند. حفیظ؜الله امین که در ایالات متحده امریکا رئیس انجمن محصلین افغانی و تازه بعد از ختم دوره تحصیل بکابل آمده بود، نسبت شناخت قبلی که با تره؜کی داشت او هم عضویت کمیته مرکزی را در حزب با مخالفت؜؜؜ها؜ی؜ کارمل حاصل نموده بود.

امین اختلافات درونی حزب را در وجود تره؜کی و کارمل از همان روز؜؜ها؜ی؜ اول دامن می؜زد تا اینکه در حلقات هیئت رهبری حزب مخالفت؜؜؜؜ها؜ی؜ درونی از روز؜؜ها؜ی؜ اول ایجادش پیدا و شکل خیلی مرموزی صف آرائی صورت می؜گرفت. گروپ طرفداران تره؜کی در بین حلقات حزب چنین تبلیغ براه انداخته بودند که گویا کارمل و طرفدارانش جاسوسان دربار سلطنت و پدر کامل جنرال حسین خان یکی از قوماندانان برجسته و طرف اعتماد محمدظاهرشاه ؜می؜باشد. چطور شده ؜؜؜می؜تواند پسرش بنیان گذاریك حزب کمونستی ضد سلطنت باشد.

همچنان گروپ طرفداران ببرك كارمل در بین قشر روشنفکر چنین تبلیغ براه انداخته بودند که تره؜کی و امین هر دو پرورده دستوری سازمان جاسوسی ایالات متحده امریکا بوده باین دلیل که قبلاً تره؜کی کارمند سفارت افغانی در امریکا و امین چند سال رئیس انجمن اتحادیه محصلین افغانی در امریکا بودند. چطور شده ؜؜؜می؜تواند که آنها؜ از امریکا با اندیشه کمونیستی به افغانستان آمده باشند و در ایجاد یك حزب مخالف امریکا صادقانه فعالیت نمایند. این چنین اتها؜مات علیه یکدیگر در چوکات یك حزب واحد با اندیشه و اساسنامه واحد بزودی باعث انشعاب علنى حزب د.خ.ا گردید که گروپ طرفداران تره؜کی صالح محمد زیری، پنجشیری، دکتور شاه؜ولی، حفیظ؜الله امین، اسماعیل دانش، كریم میثاق و غیره بنام جناح خلق و گروپ طرفدار کارمل، سلطانعلی کشتمند، میراکبر خیبر، نوراحمد نور دکتور ؜؜؜نجیب؜الله، سلیمان لایق، بارق شفیعی و غیره بنام جناح پرچم حزب د.خ.ا با داشتن اساسنامه واحد و برنامه عمل متفاوت از هم جدا و مقابل یکدیگر قرار گرفتند. گرچه هردو جناح از طرف حزب کمونست اتحادشوروی رهبری، تقویه و مساعدت می؜شد ولی در برابر این انشعاب از تجاهل عارفانه کار گرفته خاموشی اختیار نموده و هر دو جناح را تحت حمایه خود داشت.

حزب کمونست اتحادشوروی در تمام جها؜ن احزاب کمونستی دست نشانده را بدوسه گروپ جداگانه از هم جدا نگه می؜داشت تا خوب؜تر و آسانتر مرام و غایه ن؜؜ها؜ی؜ی روس؜؜ها؜ را در رقابت و خوش خدمتی به روس؜؜ها؜ انجام دهند. روس؜؜ها؜ هم در یك مقطع زمانی در انشعابات شان خاموشی اختیار می؜کرد و در خفا هرطرف را حق بجانب می؜گفت و در یك مقطع زمانی هر دو طرف را متفق و متحد ؜؜؜می؜ساخت. چنانچه بوضاحت دیده شد که حزب ؜؜؜د.خ.ا قبل از رسیدن بقدرت سیاسی و بعد از احراز قدرت سیاسی در موجودیت مشاورین روسی چندین مرتبه انشعاب و اتحاد نیم بند تاکتیکی نموده بودند.

از موضوع دور نروم در مورد پاره شدن و جویدن پارچه کاغذ که امین بشکل خیلی ماهرانه از بکس دیپلوماتش کشید و جوید و بلعید و ما را در مقابل یك عمل انجام شده قرار داد؛ ظاهراً بالایش كمی عتاب و غالمغال نمودم. در مورد ورقه مذکور دو تصور برایم پیدا شده بود: یکی آنکه شاید این ورق محرم و مهم از جمله همان اوراق ارتباطی سازمان جاسوسی سی آی ای باشد که گروپ پرچم علیه شان تبلیغ می؜کرد. دوم اینکه شاید این ورق لست و شهرت کادر؜؜ها؜ی؜ مهم و فعال و فعال حزبی بوده باشد که نباید بدست پولیس می؜آمد. به هرحال ازینکه من هم در آن وقت از جمله اعضای مخفی حزب در درون دستگاه دولتی بودم؛ از طرف دیگر جناح خلق و پرچم در آن مقطع زمانی با هم وحدت کرده بود. گرچه امین از حزبی بودن من کدام اطلاع نداشت؛ ولی من که در قبال یك عمل انجام شده ولو هرچه باشد، قرار گرفته بودم؛ بیش ازین دردسر نکرده، موضوع را سطحی گرفتم و از ذکر گزارش آن در ورقه محضر صرف نظر نمودم.

کار تلاشی و تکمیل ورقه محضر در حوالی ساعت ۳:۳۰ بپایان رسید. درین وقت امین ناخن؜گیر را از الماری اش گرفته بگرفتن ناخن؜؜؜هایش مصروف و بما می؜گفت که شما هم خسته شده اید؛ اکنون لطف کنید در همین اطاق بنشنید چای بنوشیم. من برایش گفتم کار ما تمام شده اکنون اگر شما کدام شکایت دارید که در اثر بی؜احتیاطی رفقای ما سامان یا ظروف چینی و غیره اشیای منزل شکسته خراب یا بی؜جاشده باشد، حق دارید بوضاحت بگویید اکنون که ماخانه شمام را ترک می؜نماییم شما در صورت کدام اشتباه حق دارید بشمول من تمام افسران و گروپ معیتی ما را فرداً فرداً تلاشی ورفع اشتباه نمائید. در غیر آن فردا حق شکایت را ندارید. این گفت و شنود؜ها؜ تماماً ثبت نوار میکروکسیت جیبی ام می؜شد.

امین با تبسم و تضرع برایم گفت تا اکنون دو پیشنها؜د مراقبول کرده اید: یکی آنکه دو نفر محصلین مهمان را اجازه دادید که به لیلیه خود بروند؛ دوم اینکه در اطاق زن؜؜ها؜ همه گروپ داخل نشدند و مزاحمت به زنان و مریضان فامیلم واقع نشد. یک جها؜ن تشکر می؜نمایم. پیشنها؜د سومی ام اینست که اکنون ناوقت شب و نزدیك به سحر است؛ شما هم پوره خسته شده اید در همین اطاق باهم چای می؜خوریم و رفع خسته؜گی می؜نماییم؛ سحر ؜؜می؜شود در روشنی روز ساعت ۷ بجه صبح همه باهم یکجا بقوماندانی ؜؜می؜رویم.

من که صلاحیت اینکار را نداشتم و از طرف دیگر دو ساعت به روشنی صبح باقیمانده بود، بنام تشناب از اطاق خارج شدم و به موتر مخابره دار رفته با قوماندان امینه در مخابره گفتم که کار تلاشی خانه امین بپایان رسیده به تعداد 2-3 بوجی کتاب، نشرات و اسناد و یك میل تفنگچه بدست آمده است؛ اکنون مشکل درینجا است اگر بوجی؜؜ها؜ را می؜آوریم در موتر گنجایش نیست؛ اگر امین را با خود آوریم اسناد چطور خواهد شد. ماموریت پولیس هم نزدیك خانه امین است اگر امین را الی فردا ساعت ۷ بجه در خانه خودش یا ماموریت سمت تحت نظارت قرار دهیم، هدایت شما چه خواهد بود ؟

ازینکه قوماندان هم در قرارگاه خیلی مصروف بود؛ زیرا سلیمان لایق و بارق شفیعی هنوز دستیاب نشده بودند؛ همه دستگاه پولیس بهر طرف سرگردان و قوماندان امنیه در قرارگاه خیلی ناآرام بود؛ تصمیم گرفته نتوانست. هر تصمیم را بمسئولیت خودم واگذار و از مخابره خارج گردید.

من به اطاق آمدم؛ برای امین گفتم پیشنها؜د سومی شما را که خیلی مهم است؛ بمسؤلیت خود بشرطی قبول خواهم کرد که در آینده در جنجال آن قرار نگیرم؟ امین كه یك شخص خیلی زرنگ و تیزهوش بود فهمید که من چه می؜گویم. بخنده گفت من اینقدر نامرد نیستم که بفرار و کناره گیری خود بشما مشكلات خلق كنم. من که این راه را انتخاب کرده ام از گرفتاری؜؜ها؜ و زندان؜؜ها؜ نمی؜ترسم. اگر من فرار می؜کردم در حوالی ساعت ۱۰ بجه شب من اطلاع یافتم که هئیت رهبری حزب یکی بعد دیگری گرفتار می؜شوند، به آسانی می؜توانستم خود را کناره نمایم؛ زیرا در آنوقت شما نیامده بودید؛ خانه ام محاصره نبود. من فرار نکردم اکنون که شما همرایم روش خیلی انسانی نمودید و تمام پیشنها؜دات مرا پذیرفتید من ابداً شما را در جنجال قرار نخواهم داد. شما باور کامل داشته باشید که در مقابل دوستان خود سپاس ناشناس نخواهم شد.

من برای فدامحمد مامور پولیس وظیفه دادم که الى فردا ساعت ۷ بجه محاصره اطراف بیرونی منزل کمافی؜السابق بحالش توسط افراد ماموریت تأمین شود؛ شخص مامور پولیس همراه امین بداخل خانه باشد. فردا بساعت ۷ بجه من تیلفون می؜کنم؛ بعداً بموترجیپ ماموریت حرکت کنید.

در این اثنا امین خیلی خوش و یکبار دیگر از تمام گروپ خاصتاً از مساعدت؜؜؜؜ها؜ی؜ من اظها؜ر سپاس و تشکر نمود. بمامور پولیس وظیفه دادم که الی فردا (۷) بجه صبح هیچکس بمنزل داخل و خارج شده نمی؜تواند. راجع برفتن مكتب اولاد؜؜هایش امین پرسید. بجوابش گفتم در رفتن مکتب اولاد؜ها؜ کدام ممانعتی وجود ندارد و شخص شما از منزل خارج شده نمی؜توانید. درین وقت از جمله پول مواخذه [اخذ شده] که یکصد و چهل هزار افغانی بود؛ مبلغی چند واپس مطالبه نمود. گرچه درج محضر گردیده بود؛ مبلغ چها؜ر هزار افغانی برایش مسترد کردم و در ورقه محضر بخط و کتابت خودش یادداشت و امضا نمود.

 در حوالی ساعت 3:45 بجه با امین خداحافظی نموده؛ بطرف قرارگاه خود حرکت کردیم و؜؜ حفیظ؜الله امین امشب یعنی شب چها؜رشنبه 6/5 ثور ۱۳۵۷ را در خانه خود سپری نمود. در همین شب فعالیت اساسی قیام مسلحانه از طرف امین صورت گرفته بود که دولت و دستگاه پولیس ازان بی؜خبر بود که در محلش به آن مرور خواهم کرد.

چها؜رشنبه ٦ ثور ١٣٥٧:

تا وقتی که کتب، اسناد و سلاح امین را با خود بقوماندانی امنیه آوردم ساعت ٤:٠٠ بجه بود. خیلی خسته و بی؜خواب بودم؛ سه بوجی کتب و اسناد تلاشی با ورق محضر و پول نقد مواخذه شده را برای نفر مؤظف تسلیم و جهت یك دو ساعت آرام بدفتر خود رفتم. پلك لین تیلفون دفتر را کشیده، دروازه را از داخل قلف [قفل] نموده بالای کوچ در حالیکه یونیفورم به تن داشتم؛ دراز کشیدم. اندکی بعد بخواب عمیق رفته بودم.

فردا باثر تك تك دروازه از خواب بیدار شدم ساعت ۸:۰۰ بجه بود که حاضرباش قوماندان امنیه مرا از خواب بیدار ساخته بود. بدفتر قوماندان امنیه رفتم؛ برایش از اجراآت عملیاتی شب گزارش دادم و از دفتر قوماندانی امنیه برای فدامحمد مامور پولیس گفتم که شخص خودش امین را توسط موترجیپ محفوظاً به نظارت؜خانه کابل حاضر کند. خودم به نظارت؜خانه رفتم.

نیم ساعت بعد امین توسط مامور پولیس به نظارت؜خانه تسلیم داده شد و به اطاق ۷ که قبلاً تعیین شده بود زندانی گردید. امین برخلاف سایر زندانیان سیاسی، خوشحال مطمئن و آرام به نظر ؜؜می؜رسید و برایم گفت اینك مسؤلیت شما رفع گردید به نظارت؜خانه حاضر گردیدم. یکبار دیگر از مساعدت؜؜؜ها؜ی؜ شب گذشته از نزدم تشکر نمود. من نمی فهمیدم که این چه مساعدتیست که قابل امتنان پیهم و مکرر امین واقع گردیده است؟ من که کدام كمك و مساعدت فوق؜العاده بوی نکرده بودم؛ خانه اش را محاصره نموده بودم؛ منزلش را تلاشی کرده بودیم، سلاح، پول نقد، کتب و اسناد را مصادره کرده بودیم و خودش را هم تحویل زندان نمودم. وظیفه خود را انجام داده بودیم؛ ولی امین از چند ساعت بخانه ماندش بعد از تلاشی؛ آنهم تحت نظارت ماموریت پولیس خیلی مشکور بود. بعد؜ها؜ طوری که بزبان خود برایم گفت واقعاً برایش كمك و مساعدت گرانبها؜ی؜ بدون آنکه به آن پی برده باشم، ناآگا؜ها؜نه انجام داده بودم.

وظیفه جدید بحیث سرپرست زندانیان خلق و پرچم

مقررات توقیف خانه و رفتار بازندانیان

بروز چها؜رشنبه ٦ ثور ١٣٥٧ مکتوب سربسته خاص و راساً قوماندان امنیه را دریافت نمودم که برایم هدایت داده شد بود که برعلاه وظیفه اصلی ام، الى زمان اكمال تحقیقات و فیصله دوسیه؜؜؜ها؜ی؜ زندانیان سیاسی نظارت؜خانه کابل، بحیث سرپرست زندانیان نیز ایفای وظیفه نمایم. بعد از وصول مكتوب فوراً بلاوقفه وظیفه را اشغال نمایم.

 لست ۲۷ نفر افسران ضمیمه مکتوب تحت اثرم قرار داده شده بودند که بداخل نظارت؜خانه برای حفاظت هر نفر زندانی در ٢٤ ساعت ۳ نفر افسر مطابق پلانی که من برایشان ترتیب نمایم، موظف می؜گردند. و هكذا یك دستور جداگانه در مورد زندانیان سیاسی ارائه گردیده بود که مطالب عمده آن چنین ارائه شده بود:

۹نفر زندانیان سیاسی هریك نورمحمد تره؜کی ببرك كارمل، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، دکتور ؜؜شاه؜ولی، حسن ضمیر صافی، حفیظ؜الله امین، بارق شفیعی و سلیمان لایق به ترتیب بداخل اطاق؜؜؜؜ها؜ی؜ یک الى ٩ بصورت جدا نگهداری شوند. زندانیان به هیچ صورت با هم تماس گرفته نمی؜توانند. حتی در وقت رفع ضرورت در تشناب؜؜ها؜ می؜باید به نوبت برای یك یك نفر اجازه تشناب رفتن داده شود. از بیرون، دوستان اقارب و خویشاوندان بنام پایواز به هیچ صورت با زندانیان تماس مستقیم و غیرمستقیم توسط نامه و تیلفون گرفته نمی؜تواند. آوردن هیچ نوع غذا و ادویه، میوه جات، سگرت و نصوار برای زندانیان از طرف فامیل؜؜ها؜ مجاز نیست. غذای شبانه روزی زندانیان از طرف دولت پرداخته ؜؜می؜شود.

دو نفر آشپز با ظروف آشپزی و یکنفر سماوارچی با ظروف مربوطه طور جداگانه به نظارت؜خانه مؤظف و معرفی شده بودند که به تابلوی جداگانه طبق هدایت دكتور موظف برای هرزندانی در بولتن صحی غذا تثبیت می؜گردد. دو نفر دکتور یکی از طرف صبح و یکی از طرف شام زندانیان را معاینه و در بولتن صحی ادویه و غذای شانرا تعیین می؜نماید. ولی ادویه توسط سرپرست مسؤل در هر تایم برای هر نفر در حضور داشت خودش خورانده ؜؜می؜شود. ادویه اضافی در اطاق نزد زندانی مریض نگهداری نمی؜شود. در وقت ضرورت مطابق هدایت دكتور از طرف افسر موظف اقدام صورت می؜گیرد. چاقو، تیغ ریش؜تراشی، ناخن؜گیر، شیشه، سنگ، نکتائی، کمربند، پطلون و سایر اشائی که خطر انتحار داشته باشد، نزد زندانی بوده نمی؜تواند. محمدابراهیم آمر مسؤل نظارت؜خانه و پرسونل مربوطه ان نیز الى ختم وظیفه تحت اثر خودم اجرای وظیفه می؜دارند.

 بعد از مطالعه مکتوب و دساتیر به نظارت؜خانه رفتم و وظیفه مهم و پرخطر زندانیان سیاسی را اشغال نمودم.

در نظارت؜خانه کابل:

وقتکه بدروازه نظارت؜خانه رفتم لمړی څارن محمدابراهیم که قبلاً از وظیفه جدیدم آگاهی داشت؛ بدهن دروازه به استقبالم استاده بود. را پور مختصر موجودی نظارت؜خانه را برایم طوری ارائه کرد که نورمحمد تره؜کی، ببرك كارمل، دستگیر پنجشیری، دکتور شاه؜ولی، حسن ضمیر صافی و حفیظ؜الله امین جمله هفت نفر زندانیان سیاسی به ترتیب در اطاق؜؜؜ها؜ی؜ نمبر ۱ الی ۷ موجود اند. دونفر آشپز بالوازم مربوطه، دو نفر سماوارچی با لوازم مربوطه بوظیفه حاضر شده اند.

جریان برق ساکت؜؜؜ها؜ی؜ داخل اطاق؜؜ها؜ قطع گردیده، برای زندانیان کمپل و بستره و روجایی و چپلک توزیع گردیده، ۲۷ نفر افسر محافظ زندانیان سیاسی همه حاضر گردیده، بداخل دفتر انتظار صحبت شما را دارند.

بدفتر نظارت؜خانه رفتم؛ همه افسران که از شعبات مختلف جنائی و ماموریت؜؜؜؜ها؜ی؜ سمت و شعبات اداری جمع؜آوری و به نظارت؜خانه توظیف شده بودند؛ معرفی شدم. برای شان راجع به حفاظت و نگهداری زندانیان سیاسی و مقررات نظارت؜خانه توضیحات دادم. آنها؜ را جداً متوجه نمودم که زندانیان سیاسی تحت نظارت آنها؜ رجال مهم سیاسی و انسان؜؜؜ها؜ی؜ متبارز جامعه ما اند؛ ما افسران به مسؤلیت و عدم مسؤلیت جرایم سیاسی شان کاری نداریم. بصورت بسیار بیطرفانه بایشان تا وقتی که درینجا تحت نظارت اند، سلوك انسانی باید صورت گیرد. قهر و فشار، ا؜ها؜نت ولت و کوب که بعضاً در مقابل زندانیان جنائی در محابس از طرف موظفین صورت می؜گیرد؛ درینجا قطعاً ممنوع است. ازینکه هدایت داده شده هر کدام بصورت تجرید بدون تماس با همدیگر و بدون ارتباط و تماس با اقارب و خویشاوندان نگهداری شوند؛ باید بدقت این هدایت عملی گردد. تمام افسران که بداخل نظارت؜خانه وظیفه اجرا می؜نماید، بدون سلاح ؜می؜باشد. هیچکس سلاح جارحه و ناریه را بداخل آورده نمی؜تواند. جدول وظیفه داری را که تعیین کرده ام، سه نفر برای یك اطاق در ٢٤ ساعت در دهن دروازه وظیفه محافظت و پهره؜داری اجرا می؜نماید. هیچکس خودسرانه از یك اطاق به اطاق دیگر نوبت پهره داری خود را تبدیل کرده نمی؜تواند...

بعداً به ترتیب از اطاق اول الی اطاق نمبر ۷ زندانیان را ملاحظه و بستره؜؜؜ها؜ی؜ شان را معاینه نمودم و ۳ - ۳ نفر موظفین هر اطاق را معرفی نمودم. زندانیان ازینکه بداخل اطاق؜؜ها؜ برای همیش الچک [ولچک] بودند، شکایت داشتند. واقعا کار مشکلی است. الچك؜؜ها؜ [ولچک/ دستبند] نکلی جرمنی هر کدام دو دو کلید داشت؛ یك یك كلیدآن را به افسر موظف دادم و بصورت خصوصی برایشان هدایت دادم که صرف در وقت بازدید آمران بزرگ زندانیان را الچك [ولچک] نمایند؛ در غیر آن یك دست شان آزاد باشد.

ازینکه من هم متأسفانه در آن وقت عضو مخفی حزب بودم به مسؤلیت خود این كمك را روا داشتم. گرچه زندانیان مرا بحیث عضو حزب نمی؜شناختند و من هم حق نداشتم خود را با آنها؜ معرفی نمایم. ولی تا جائی که مقدور بود با آنها؜ كمك و مساعدت مى نمودم. ایکاش درآن وقت می؜فهمیدم که بلاخره در وقت قدرت سیاسی از آنها؜ چه فساد می؜روید، وطن ما به چه مصائب مواجه ؜؜می؜شود. ولی افسوس که در آن زمان هیچکس نمی؜فهمید که آنها؜ مزدوران کی؜؜ها؜ اند. آزادی، کار، منع استثمار، نان، لباس، منزل، عدل، مساوات، برابری جملاتی بود که هرکس می پسندد و این شعار؜ها؜ اکنون هم مقبول است ولی حیف که آنها؜ برضد این شعار؜ها؜ عمل کردند.

دو نفر بارق شفیعی و سلیمان لایق هنوز دستگیر نشده بودند. برای هفت نفر نان فوق؜العاده گوشت گوسفند، برنج عالی، نان خاصه، دو نوع میوه تازه در طعام چاشت و شب حواله گردیده بود. چای و سگرت مطابق میل برایشان داده می؜شد.

آغاز تحقیقات و اعتصاب غذائی نورمحمد تره؜کی

زندانیان سیاسی شب چها؜رشنبه و روز چها؜رشنبه را در نظارت؜خانه به آرامی بدون تحقیقات سپری نمودند. برای؜شان از طرف صبح شیر، چای و کلچه ناشتا، از طرف چاشت برنج اعلی، گوشت گوسفند، میوه تازه و نان خاصه و از طرف شب قورمه گوشت گوسفند، نان خاصه و میوه تازه داده می؜شد.

عصر روز چها؜رشنبه از طرف دكتور مؤظف در بولتن صحی تره؜کی سیستم غذائی بدون پیاز بریان و روغن هدایت داده شده بود که گوشت بی؜روغن، سبزی پالك و سیب توصیه گردیده بود. ولی باساس تعامل لوژستیکی این توصیه دکتور در تابلوی صبح روز پنجشنبه قابل تطبیق بود. غذای ٢٤ ساعته در تابلوی صبح همان روز تثبیت ؜؜می؜شود و بقرار آن حواله و اجرا می؜گردد.

در حوالی عصر قوماندان امنیه برایم گفت امشب ممکن هیئت تحقیق از وزارت عدلیه و لوی څارنوالی بدفتر څارنوالی ولایت کابل بیایند. از نورمحمد تره؜کی، ببرك كارمل و عبدالحکیم شرعی جوزجانی تحقیقات می؜نمایند که باید توسط محافظین مربوطه بصورت جدا جدا که در راه با هم یکجا نشوند حینیکه هیأت بکار آغاز می؜نمایند، شخص طرف ضرورت را برای شان اعزام دارید.

در حوالی ساعت ۸ بجه شب از دفتر څارنوالی ولایت کابل برایم در تیلفون گفتند که سه نفر تره؜کی، کارمل و جوزجانی را حاضر دارید. توسط محافظین مربوطه بصورت منفرد هر کدام را نزد هیئت مربوطه حاضر کردم. تحقیقات آغاز شد و من به نظارت؜خانه برگشتم و برای سایر زندانیان طعام شب توزیع گردید.

در حوالی ۱۲:۳۰ بجه بود افسر موظف نوکریوانی برایم اطلاع داد که نورمحمد تره؜کی اعتصاب غذائی نموده، نان نمی؜خورد. اطاقش رفتم. سلام دادم. دیدم که قورمه گوشت گوسفند، نان خاصه گرم، میوه تازه دو دانه کیله، یکدانه سیب پیش رویش گذاشته شده و نمی؜خورد. پرسیدم تحقیقات بخیر تیر شد؟ کدام تکلیف نبود؟ بطرفم به قهر نگاه کرد و گفت بلی تحقیقات کردند؛ ولی هیچ بدست شان نیامد. در سوالات خود محکوم بودند؛ من که کدام جرم ندارم؛ کدام گناه نکرده ام. چه می؜خواهند؟ یکی از رفقای مهم حزب ما را بی؜رحمانه بقتل رسانیدند؛ ما که جنازه اش را با مراسم شانداری دفن کردیم و از حکومت قاتلین را مطالبه کردیم. این هم کدام جرم است؟ خندید و گفت جای تعجب است که سرنوشت این وطن بدست چه نوع ارتجاع افتاده است؟

من در جواب چیزی نگفتم. پرسیدم چرا نان نوش جان نمی؜کنید؛ اگر سرد شده باشد برایتان گرم کند. گفت نه نه برو برای قدیر بگوئید در حالیکه رهبر یك حزب را بی؜گناه به زندان انداخته اید، مطابق مقررات مانند یک محبوس سیاسی همرایش رفتار نمائید. این غذا از خوردن است که من بخورم؟

گفتم دلیل آن را نفهمیدم. شما بمن بگوئید اگر غذا سرد باشد، کم باشد که من چاره کنم؛ این کار وظیفه منست نه وزیر داخله. گفت من قطعاً اینطور غذا خورده نمی؜توانم شما توصیه دکتور را که امروز در بولتن صحی ام تحریر کرده، بخوانید. مطابق آن چرا عمل نمی؜کنید؟ من مریض هستم غذای چرب، پیاز بریان و نمکی را خورده نمی؜توانم.

 گفتم شما در خانه خود چه نوع غذا صرف می؜کردید؟ گفت من رژیم غذایی خاصی دارم همیشه گوشت بی؜روغن (مرغ یا كبك) می؜خورم.

تعجب نمودم که رهبر حزب زحمت کشان این ملك غریب و بیچاره که اکثریت نفوس آن به نوع بخور و نمیر زندگی سپری می؜نمایند؛ رهبر پیر و سالخوردهء آن مرغ و كبك می؜خورد؛ از کدام مدرك تهیه می؜نماید؟

تره؜کی بگفتارش دوام داد و گفت من رهبر حزب د.خ.ا هستم؛ رفقایم مرا دوست دارند؛ از مریضی ام آگاهی کامل دارند؛ رژیم غذایی که دکتور معالجم تعیین نموده مصارف آن را حزب می پردازد. من کدام دارائی شخصی ندارم؛ تمام مخارج و مصارف مرا حزب می؜پردازد. حزب ما مدارك پولی هم دارد حق؜العضویت؜؜ها؜، اعانه؜؜ها؜، فروش کتب، فعالیت؜؜؜ها؜ی؜ كوچك تجارتی و حرفوی این همه مدارك پولی حزب ماست. مصارف تداوی و رژیم غذایی من از همین سرمایه مالی کارسازی ؜؜می؜شود. من بصورت قطعی از خوردن غذای چرب و روغنی و پیاز بریان پرهیز هستم.

فهمیدم که مطلب ازین اعتصاب غذائی چه بوده؛ برایش گفتم توصیه دکتور که امروز عصر در بولتن صحی راجع به سیستم غذایی شما تحریر داشته از فردا قابل اجرا است. غذای امشب در تابلوی صبح روز چارشنبه حواله گردیده، ما کدام الزامی نداریم. اکنون که ناوقت شب است؛ ؜؜می؜توانید نان را باشیر چای صرف کنید. من در اطاق خود شیرخشك داشتم؛ برایش یك چاینك شیرچای گرم و نان خواستم. باین ترتیب اعتصاب غذایی تره؜کی رفع و شروع به صرف نان نمود. کارمل و جوزجانی هم آمدند و نان شب را صرف کردند و استراحت شدند.

۷ ثور ۱۳۵۷ روز قیام مسلحانه علیه رژیم:

در گذشته اشاره کرده بودم که من سه ماه قبل جهت ترتیب مسودات مقرره جلب و احضار و تحصیل باقیات در راس یك هیئت توظیف شده بودم و کار مسوده هر دو مقرره تکمیل گردیده بود ولی راجع به تکلیف بودجوی آن لازم بود نمایندگان وزارت، مالیه، تجارت ریاست دیوان محاسبات صدارت عظمی وزارت عدلیه غور نموده و تصمیم اتخاذ نمایند. طبق پلان قبلی برای معینان وزارت؜؜ها؜ی؜ متذکره دعوت داده شده بود که بروز پنجشنبه ۷ ثور در وزارت داخله تشکیل جلسه داده تکالیف بودجوی و تشکیلاتی مسودات اصولنامه؜؜ها؜ و مقرره؜؜ها؜ئی که در عرصه؜؜؜ها؜ی؜ مختلف از طرف وزارت امورداخله ترتیب گردیده غور نموده تصمیم بگیرند.

صبح روز پنجشنبه برایم از وزارت امورداخله در تیلفون گفته شد تا تمام اوراق مربوطه به مسودات را با خود گرفته بوزارت داخله بروم. نسبت حساسیت وظیفوی من یك لحظه هم از نظارت؜خانه کابل بیرون نمی؜رفتم. موضوع را بقوماندان امنیه گفتم. قوماندان هم لحظه سکوت نمود اخیراً برایم گفت خیر است امروز محمدابراهیم آمر نظارت؜خانه را بعوض خود توظیف نمائید؛ شما با مسودات خود بوزارت داخله بروید و یك پیشنها؜د بمقام وزارت ترتیب دهید که عجالتاً خریداری ادویه، سگرت و میوه تازه برای محبوسین سیاسی مبلغ یکصد هزار افغانی تخصیص بدهند. من با وزیرداخله تیلفونی صحبت کردم؛ تخصیص می؜دهند. پیشنها؜د را ترتیب دادم؛ قوماندان امنیه امضا کرد و با خود گرفتم.

محمدابراهیم لمړی څارن را موقتاً الی بازگشتم از وزارت داخله بعوض خود در نظارت؜خانه توظیف نمودم و خودم با تمام اسناد به ساعت ۸ بجه صبح بوزارت امورداخله رفتم. اولاً می؜خواستم منظوری تخصیص را از وزیرداخله بگیرم. وزیر در دفترش موجود نبود. گفتند امروز در ارگ جلسه فوق؜العاده کابینه است. نزد کمسیون مختلط که معین وزارت داخله هم در آن اشتراك داشت و در کتابخانه وزارت نشسته بودند؛ رفتم و شروع بكار نمودیم. من بحیث منشی جلسه بودم. سایر کمسیون؜؜ها؜ که آنهم از نمایندگان باصلاحیت سایر وزارت خانه؜؜ها؜ بودند در صالون؜؜؜ها؜ی؜ جداگانه مصروف کار بودند. در حوالی ساعت ۱۰ روز جهت کشیدن سگرت و تنفس آزاد تفریح نمودیم.

وقتی که از کتابخانه خارج شدم؛ یك حالت غیرعادی در جریان بود. غرش تانک؜؜ها؜ در روی جاده؜؜؜ها؜ی؜ عمومی، فیر؜؜ها؜ی؜ هوائی ثقیل و خفیف بصورت وقفه؜یی از مسافات دور شنیده می؜شد. افسران و نظامیان وزارت داخله اینطرف و آنطرف طور غیرعادی در حرکت بودند. از هرکس می پرسیدم معلومات دقیق ارائه کرده نمی؜توانست. بمنزل دوم به دفتر قوماندانی عمومی رفتم تا معلومات دقیق حاصل نمایم. قوماندان هم در یك حالت غیرعادی بود. همین قدر برایم گفت که جلسه را فوراً ختم کنید؛ مهمانان فوراً بوزارت؜؜؜ها؜ی؜ مربوطه خود بروند. خودت که یونیفورم داری در قرارگاه صلاح توزیع ؜؜می؜شود شما هم سلاح بگیرید و آماده وظیفه باشید.

فوراً بقرارگاه رفتم یکمیل تفنگ کره بین روسی را با (٤) پنجه؜گی کارتوس برایم دادند. همراه سلاح خود داخل کتابخانه شدم؛ اوراق مسودات را جمع؜آوری و بداخل المارى کتاب؜؜ها؜ گذاشتم. وضع را به مهمانان طور مجمل آنچه قوماندان عمومی برایم گفته بود، بیان کردم. آنها؜ هم فوراً حرکت کرده از وزارت داخله خارج شدند. من اینطرف و آنطرف با سلاح خود بدون کدام وظیفه در گردش بودم؛ وضع بكلى غیرعادی و نامعلوم بود.

تغییر اوضاع و فیر؜ها؜ در شهر:

در دهلیز؜ها؜ و صحن وزارت که گردش نمودم، اوضاع بكلى غیرعادی و مجهول بود؛ هیچکس نمی؜فهمید که چرا این فیر؜ها؜ در شهر صورت می؜گیرد. برای مأمورین ملکی اجازه داده شد بود که بخانه؜؜؜ها؜ی؜ خود بروند ولی می؜دیدم اکثر افسران که لباس ملکی به تن داشتند، هم با مأمورین ملکی از وزارت خارج می؜شدند. دگروال غلام غوث ناصری را هم دیدم که از وزارت خارج گردید. برای افسران یونیفورم؜دار سلاح توزیع گردیده بود؛ من هم یك میل سلاح اخذ كرده بودم و یك میل تفنگچه شخصی هم با خود داشتم.

یك شب قبل رادیو افغانستان راجع به گرفتاری نورمحمد مشهور به تره؜کی، ببرك مشهور به كارمل، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم مشهور به جوزجانی، ؜؜حفیظ؜الله مشهور به امین که برخلاف قانون اساسی به حیث یك حزب در مارش و میتنگ علیه دولت تبلیغات نموده بودند، خبری نشر نموده بود و چنین گفته می؜شد که محصلین پوهنتون و پولی؜تخنیك نسبت دستگیری رهبران حزب د.خ.ا و ازینکه در رادیو به ا؜ها؜نت یاد شده اند؛ می؜خواهند به مظاهره خیابانی بدون استیذان دولت برآیند. بخاطر تهدید آن؜ها؜، دولت وسایط و تانک؜؜ها؜ را به شهر کشیده تا مانع مظاهرات شوند.

در صحن سمونیار (جگړن) عبدالباقی را دیدم بطرفم خنده می؜کرد و گفت تفنگ کره بین برای چه گرفته ایده؟ در جوابش گفتم برای همه افسران توزیع کرده اند؛ من نمی؜دانم وضعیت از چه قرار است. او هم اطلاع دقیقی نداشت. گفت فکر می؜کنم هر چه است و لو از هر طرف است برضد دولت خواهد بود. خوب است سلاح گرفته اید؛ اگر ضرورت شد علیه خودشان استعمال خواهید کرد. من و سمونیار عبدالباقی با هم معرفی بودیم. او هم در جناح پرچم عضو حزب بود. به منزل چارم تعمیر رفتم؛ در آنجا آمریت عمومی مخابره و دستگاه مخابره مرکز بود. از دگروال محمدافضل آمر مخابره پرسیدم. او هم معلومات دقیق نداشت. گفت مرکز مخابره وزارت دفاع می؜گوید وسایط زرهدار قوای چار و قوای پانزده به هدایت وزیردفاع از پل چرخی بطرف شهر می؜آیند معلوم نیست که بجه منظور بطرف شهر حرکت می؜کنند.

دگروال محمدافضل علاوه کرد که شبکه؜؜؜ها؜ی؜ سیار و ثابت پولیس هم از گردش تانک؜؜ها؜ در چارراهی؜؜ها؜ و جاده؜؜؜ها؜ی؜ عام راپور می؜دهند و هدف شانرا نمی؜دانند. ملاحظه فرمائید که دستگاه دولت چقدر بی؜کفایت بود. فیر؜؜ها؜ی؜ ثقیل و خفیف بصورت وقفه در شهر شنیده می؜شد. قوماندانی عمومی پوسته؜؜؜؜ها؜ی؜ محافظت وزارت را با سلاح خفیف تقویه نموده بود. در صحن وزارت یك نفر افسر پولیس که سلاح بدست داشت خیلی پریشان و مضطرب به نظر ؜؜می؜رسید. به آواز هر فیر ثقیل رنگش می پرید و تکان می؜خورد. ازو پرسیدم که چرا پریشان است؟ گفت ببنید در شهر چقدر فیر؜ها؜ است و چقدر تانک؜؜ها؜ برآمده در دست من تفنگ کره بین است در مقابل تانك تفنگ کره بین چه کرده ؜؜؜می؜تواند.

این وسایط و تانک؜؜؜ها؜ی؜ دولتی است. مخالفین دولت تانك و وسایط زرهی ندارند پس چه تشویش دارید. هر قدر برایش تسلی دادم ولی افسر خود را بکلی باخته بود؛ آرام نمی؜شد. خیلی مضطرب و پریشان بود. به شنیدن فیر ثقیل خودسرانه این طرف و آن طرف می؜رفت. از دستش گرفتم؛ در گوشه جنوب غربی احاطه وزارت یك غرفه چوبی پهره دار بود؛ در آنجا نشستیم و برایش گفتم هیچ تشویش نکنید اگر این تانک؜؜ها؜ طوری که گفتند از طرف دولت برای تهدید مظاهره محصلین براه انداخته شده باشد، ما چرا تشویش داشته باشیم و اگر گیرم از طرف مخالفین علیه دولت باشد بازهم با رجال بزرگ و مقامات عالیه دولت سروکار خواهند داشت. به افسرانی چون من وشما کاری ندارند هر قدر برایش گفتم فایده نمی؜کرد. گفتم بهتر است یونیفورم خود در دفتر خود از تن بیرون کنید، سلاح خود را بقرارگاه واپس تسلیم کنید و به خانه بروید. درین کارهم مشکلاتی داشت؛ زیرا سلاح بذمه اش قید شده بود. استرداد آن ناممکن بود. از ذکر نامش درین رساله خودداری نمودم زیرا بعد از پیروزی قیام ثور که با هم در وزارت دیدیم از نزدم خواهش نمود که رازش را در دل خود مخفی نگهداردم. اکنون هم حیات دارد و در شهر کابل است.

فیر؜ها؜ آهسته آهسته بداخل شهر نزدیك شده می؜رفت. در اطراف ارگ و جاده پشتونستان فیر؜ها؜ زیاد بود. چند دقیقه نگذشته بود که هشت عراده تانک از جاده پیشروی وزارت بطرف کارته پروان گذشت و فیر نمی؜کرد.

آوازه؜ی که قبلاً پخش شده بود گویا تانک؜؜؜ها؜ی؜ دولتی با وزیردفاع در شهر مانور اجرا می؜کنند؛ نزد مامورین وزارت داخله قرین به حقیقت جلوه می؜شد ولی این چنین نبود.

جلسه فوق؜العاده کابینه، فیر؜؜ها؜ی؜ پراگنده خفیف و ثقیل در شهر، توزیع سلاح به افسران وزارت داخله همه را مبهوت و حیران ساخته بود. دستگاه مخابره وزارت دفاع و امورداخله وضع را طور دقیق تثبیت نمی؜کرد و یا نمی؜توانست. تا حوالی ساعت ۲ بجه بعد از ظهر در وزارت داخله وضع غیرعادی سردرگم و متشنج بود.

**حمله تانک؜؜ها؜ به وزارت داخله:**

از منزل چارم (آمریت مخابره) پایان شدم، به نظارت؜خانه کابل تیلفون کردم. محمدابراهیم لمړی څارن برایم گفت در تمام شهر فیر؜ها؜ است در نظارت؜خانه و توقیف؜خانه تدابیر امنیتی اضافی اتخاذ گردید. یك تعداد افسران و سربازان مسلح در اطراف و بالای بام نظارت؜خانه داخل موضع شده اند. وضع زندانیان عادیست. من برایش گفتم که الی عودتم مسؤلیت عام و تام دارد. من در وزارت گیرمانده ام. قوماندان عمومی برای هیچکس اجازه نمی دهد که از وزارت خارج شود. دربنجا هم مسأله اخذ تدابیر اضافی است؛ برای ما سلاح هم توزیع گردیده ولی من کوشش می؜کنم در اولین فرصت ممکنه خود را برسانم شما متوجه وظایف خود باشید.

بمنزل دوم رفتم تا باشد اگر وزیر امورداخله بدفترش آمده باشد. پیشنها؜د تخصیص را احکام نماید. وزیر نیامده بود. دو عراده تانك زنجیردار، یكعراده جیپ مخابره دار و یک عراده بیردیم داخل احاطه وزارت شدند و در اطراف تعمیر اساسی چارمنزله وزارت توقف و منزل چارم تعمیر را تحت آتش گرفتند. تعمیر به لرزه آمد. شیشه؜؜؜ها؜ی؜ منزل چارم شکست. مامورین و کارمندان سراسیمه اینطرف و آنطرف می؜دویدند؛ کسی در تشناب، کسی در دهلیز؜ها؜ و کسی هم در زینه؜؜؜؜ها؜ی؜ بین دو منزل از خطر اصابت مرمی خود را پنها؜ن می؜کرد. من هم در کارنر زینه بین منزل اول و دوم توقف کرده بودم. از موتر جیپ یك یكنفر جگتورن بلندقامت کلاشینکوف بدست پایان گردید و از لودسپیکر این آواز بلند گردید که می؜گفت: «افسران، خوردضابطان، مامورین و سربازان شریف وزارت امورداخله! انقلاب است، انقلاب. وزارت دفاع، رادیو تلویزیون و همه وزارت خانه بدست قوه انقلابیست. ما با کسی که مقاومت نکند، کاری نداریم. سلاح؜؜؜ها؜ی؜ خود را بزمین بگذارید و به محل تجمع که در صحن وزارت تعیین گردیده جمع شوید. مقاومت بی؜جاو بی؜هوده نکنید؛ ورنه کشته می؜شوید. هرچه زودتر به محل تجمع حاضر شوید.»

من که این آواز را شنیدم؛ ذهناً مخالف این آواز نبودم. فکر کردم که مقاومت و مقابله تفنگ کره بین و بیست دانه مرمی در مقابل تانک واقعاً بیهوده و یك حماقت محض است. از زینه بطرف پائین در حرکت شدم. سایر اشخاصی که در زینه با من یکجاه بودند، گفتند در اثنای این فیر؜ها؜ کجا می؜روید؟ مرمی بالایت اصابت خواهد کرد. برای شان گفتم من به محل تجمع می؜روم، شما هم عقب من بیائید.

من سلاح را بعنوان تسلیمی سرپائین گرفته بودم. در آخرین پله زینه سلاح را بزمین پرتاب نمودم و هر دو دست را بالا گرفتم؛ بطرف محل تجمع رفتم. یکنفر افسر برایم صدا کرد که کرتی و کلاه خود را بزمین بگذارید. وقتی که کرتی را از تنم بیرون کردم در بغلم تفنگچه نمایان شد.آن را هم بزمین گذاشتم و به محل تجمع رفتم و بالای زمین نشستم. آهسته آهسته یگان یگان نفر با دستان بالا به محل تجمع می آمد و پهلویم می؜نشست. به یکنفر خورد ضابط که پهلویم استاده بود گفتم مرا نزد قوماندان خود ببرید؛ کار دارم. خورد ضابط برایم گفت قوماندان را چه کار دارید؛ حوصله کنید چند دقیقه بعد همه شما را رخصت می؜کنند. گفتم من اجازه و رخصت نمی؜خواهم همرایش کار دارم. خورد ضابط نزد قوماندان رفت؛ چیزی برایش گفت. بمن اشاره کردند؛ نزد قوماندان رفتم تا خود را برایش معرفی و از کلمه انقلاب که در بلندگوی شنیده بودم خود را آگاه بسازم.

**پیوستن با قوۀ انقلابی:**

نزد قوماندان پوسته جگتورن محمدرفیق رفتم. موصوف از جمله افسران قوای پانزده زرهدار بود. سلام دادم و پرسیدم با آواز انقلاب شما، شما مشاهده کردید سلاح خود را بزمین گذاشتم و به محل تجمع آمدم. فهمیده می؜توانم اگر لطفاً بگوئید این انقلاب از طرف کدام حزب و کدام قطعه نظامی براه انداخته شده است؟ گفت انقلاب به رهبری حزب د.خ.ا از طرف رفقای حزبی قوای چار و قوای پانزده زرهدار براه انداخته شده. گفتم که چنین است من هم از جمله اعضای مخفی حزب در بخش پولیس هستم؛ پس من چه همکاری کرده می؜توانم؟ جگتورن در کتابچه یادداشت خود نظر انداخت. من که اسم و شهرت و وظیفه خود را قبلاً برایش گفته بودم؛ برایم گفت که اسم شما در لست من موجود نیست. گفتم باید هم موجود نباشد زیرا از ابتدای تشکیل حزب حوزه؜؜ها؜ و سازمان؜؜؜ها؜ی؜ اردو و پولیس از هم جدا بودند. گفت درست است من قبول می؜کنم که شما رفیق حزبی ماهستید بگوئید که قدیر وزیر امورداخله در کدام منزل و کدام اطاق است؟ برایش گفتم اگر در صدد دستگیری وزیر امورداخله هستید بکلی مطمئن باشید که در وزارت موجود نیست او از ۸ بجه صبح با ینطرف در وزارت موجود نبود. می؜گویند ارگ رفته؛ امروز در ارگ کدام جلسه فوق؜العاده کابینه است. وزیر هم در جلسه اشتراک کرده. تبسم کرد و گفت ارگ در محاصره ماست حتماً گرفتار ؜؜می؜شود.

جگتورن غرض معلومات مزید خود از نزدم سوالاتی کرد و گفت در وزارت وابسته به شخص وزیر چند نفر و کدام؜؜ها؜ اند؟ گفتم وابسته به وزیر از قبیل برادر برادرزاده، کاکا، پسرکاکا، ماما، پسرماما خسر و خسربره اگر مطلب تان باشد هیچکس نیست. گفت درین وزارت چند نفر افسر و چقدر قوه امنیتی وجود دارد؟ گفتم شمار دقیق افسران موجوده را نمی؜دانم ولی یك وزارت كلان است شاید در حدود ٣ الی ٤ صد نفر افسران داشته باشد. یک تولی قرارگاه دارد و یك تولی افراد خدمات که آمر بران شعبات ؜می؜باشد. گفت معین و قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس در کدام منزل است؟ گفتم بریدجنرال محمدطاهر قوماندان عمومی و آقای دشتی معین وزارت داخله اکنون یکجا با هم نشسته اند. اشاره بطرف منزل دوم بدفتر قوماندان عمومی نمودم. گفتم در کلکین اطاق کار آن ایرکاندیش نصب است. در همین اطاق قوماندان عمومی و معین وزارت هر دو نشسته اند.

جگتورن برایم گفت از ٣ الى ٤ صد نفر افسران وزارت می بینید تعداد بسیار کم به محل تجمع آمده اند؛ سایرین چرا حاضر نمی؜شوند. شاید خیال مقاومت داشته داخل موضع باشند؟ گفتم نه خیر هیچکس مقاومت نخواهد کرد. ولی فیر؜؜ها؜ی؜ تهدیدی مانع بیرون آمدن شان خواهند بود. گفت بروید به همه شعبات از طرف من بگوئید که به محل تجمع حاضر شوند و سلاح؜؜؜ها؜ی؜ خود را بزمین بگذارند. اگر الی ۱۵ دقیقه سلاح؜؜ها؜ را تسلیم نکنند و به محل تجمع حاضر نشوند؛ مسؤلیت بدوش ما نخواهد بود. من به شعبات گردش کردم و امر قوماندان را برایشان ابلاغ نمودم و چشم دید خود را هم برایشان گفتم. افسران شعبات پیژند، پاسپورت، تخنیك، لوژستیك، محبوسین یکی بعد دیگر بطرف محل تجمع در حرکت شدند. وقتی که در دهلیز تعمیر یك منزله که در قسمت شمالی تعمیر اساسی قرار دارد داخل شدم؛ دیدم یکنفر کارمند بلند رتبه ملکی وزارت داخله سراسیمه و رنگ پریده اینطرف و آن طرف ؜؜می؜شود؛ گاهی در تشناب داخل ؜؜می؜شود؛ گاهی در یك اطاق گاهی در اطاق دیگر. بالایش صدا کردم چرا سراسیمه هستید؛ شمای كه مامور ملکی و غیرمسلح هستید؛ چه خوف دارید؟ گفت من قبلاً عضو پارلمان اکنون در وزارت یك مامور بلندرتبه هستم. اگر مرا ببینند، بالایم صرفه نخواهند کرد. برایش هر قدر گفتم فایده نکرد. بکلی خود را باخته بود. گفت می؜شنوید چقدر فیر؜؜ها؜ی؜ متواتر و کشنده است؟ گفتم خیر فیر؜ها؜ همه هوایی است، بشما کاری ندارد.قبول نمی؜کرد آوازش لرزه داشت. در دهلیز؜؜ها؜ی؜ این تعمیر بلر؜ها؜ی [بیرل] چوبی خیلی مرغوب باطله دانی گذاشته شده بود؛ روی مزاق برایش گفتم بداخل اطاق و تشناب کسی پنها؜ن شده نمی؜تواند. زیرا ۱۵ دقیقه بعد تلاشی شروع ؜؜می؜شود بهتر است بداخل کدام بلر [بیرل] پنها؜ن شوید. وقتی چشمش به بلر [بیرل] افتاد؛ فوراً بطرفش دوید و در بین بلر [بیرل] پائین شد. ولی دهن بلر [بیرل] کمی خورد بود. هر قدر کوشش کرد کاملاً داخل شده نمی؜توانست کله و شانه؜هایش بیرون مانده بود. صحنه عجیبی تشکیل داده بود. وکیل صاحب شورا را بحالش گذاشتم و من رفتم به سایر شعبات که افسران را به محل تجمع دعوت نمایم. از ذکر نام مذکور مصلحتاً خود داری نمودم ولی بعداً که گاه؜گاه می؜دیدمش با تبسم و لبخند معنی داری همان خاطره بلر «بیرل] چوبی را بیاد می؜آوردم.

**محل تجمع و تسلیمی افسران:**

در قسمت جنوبی تعمیر چار منزله تعمیر ریاست جنایی و در قسمت غربی آن یك تعمیر که در آن ریاست؜؜؜ها؜ی؜ پاسپورت، لوژستیك، تخنیك و محبوسین قرار داشتند رفتم که همه افسران در دفاتر خود گردهم نشسته و انتظار یك سرنوشت نامعلومی را می؜کشند. بهمه شان گفته قوماندان پوسته را ابلاغ و عملکرد خود را برایشان بیان نمودم. آنها؜ می؜پرسیدند که تاکنون چند نفر را گرفتار و یا کشته اند؟ گفتم هیچکس نه گرفتار شده و نه کشته شده، من اولین کسی بودم که سلاح خود را برای شان تسلیم دادم و به محل تجمع آمدم مرا هیچ نگفتند. این فیر؜ها؜ که شنیده ؜؜می؜شود همه فیر؜؜ها؜ی؜ هوائی و تهدیدی است. آنها؜ مکرراً ابلاغیه پخش می؜کنند که ما به هیچ کسی کاری نداریم بشرطی که سلاح؜؜؜ها؜ی؜ خود را تسلیم بدارند. در جستجوی دریافتن وزیر و گرفتاری قوماندان عمومی و معین وزارت می؜باشند. من که از جمله افسران وزارت داخله هستم برایم وظیفه داده اند تا یکبار دیگر ابلاغیه شانرا بزبان خود بشما بیان نمایم اگر می؜خواهید زنده و سالم بمانید سلاح؜؜؜ها؜ی؜ خود را یکجا سلاحکوت نموده برایشان تسلیم و به محل تجمع با من یكجا حرکت کنید.

رئیس لوژستیك بریدجنرال محمداجان، دگروال محمدموسی نعیمی، دگروال غلام؜حیدر مشاهد پذیرفتند. همه افسران و کارمندان سلاح؜؜؜ها؜ی؜ خود را در یك اطاق بزمین گذاشتند و با قطار منظم در حالی که هر دو دست را بالا گرفته بودند، بطرف میدان تجمع حرکت کردند. در راه دیده می؜شد که غلام فاروق یعقوبی رئیس جنائی مرکزی هم با همکاران خود بطرف محل تجمع در حرکت است، همه افسران در محل تجمع بزمین نشستند.

درین اثنا دگروال پاچا «سرباز» که آمر نوکریوال قوماندانی عمومی بود بمیدان آمد. پاچا سرباز یکی از افسران قوای هوائی بود که در کودتای داؤدخان هم سهمی داشت. در اوایل رژیم داؤدخان بحیث قوماندان امنیه ولایت کابل ایفای وظیفه می؜نمود. توفیق؜احمد از نزدش پرسید که شما چرا از همه دیرتر و به شکل منفرد به میدان حاضر شدید؟ «سرباز» با یکنوع بی؜تفاوتی گفت من آمر نوکریوال وزارت هستم در تیلفون؜؜ها؜ مصروف بودم. بگفتن این جمله که در تیلفون؜؜ها؜ مصروف بودم؛ مورد سؤظن قرار گرفت و به لت و کوب آن آغاز کردند. موصوف را چند مشت و چپات زدند و بزمین نشاندند. بعداً سمونیار سعید اتمر با دگروال محمدافضل آمر مخابره از منزل چارم به محل تجمع آمدند. در آن وقت توفیق؜احمد مصروف لت و کوب پاچا سرباز بود. محمد افضل خان با مها؜رت تام داخل تجمع شده بود و متوجه اش نشدند و سعید اتمر که نسبتاً قد بلند دارد مورد بازپرس قرار گرفت. اتمر بعوض اینکه کدام بها؜نه کرده باشد از وارخطایی گفت در دستگاه مخابره بودم. بگفتن دستگاه مخابره و دیر آمدن او به محل تجمع اشتباه آور بود. او هم به سرنوشت پاچا سرباز دچار و بعد از ا؜ها؜نت و لت و کوب زیاد با سایرین بزمین نشست و لب؜؜؜هایش خون شده بود.

در محل تجمع یکنفر افسر دیگر محمدگل «اندر» که پایش مجروح بود دیده می؜شد. معلوم گردید که در اثنای فیر؜؜ها؜ی؜ هوائی و تهدیدی کدام پرخچه دیوار یا شیشه در ساق پایش اصابت کرده و خفیفاً زخمی شده بود. سربازان مسلح تولی قرارگاه نیز تسلیم شده بودند. باینصورت همه افسران وزارت امورداخله بدون کدام مقاوت و تلفات خلع سلاح و تسلیم شدند و در یك محل تجمع گردهم نشسته بودند.

توفیق؜احمد جگتورن که مرا در محل تجمع دید اشاره کرد و برایم گفت اکنون دونفر افسر و در نفر سرباز مسلح با شما یکجا بروید قوماندان عمومی و معین وزارت را خلع سلاح و به محل تجمع حاضر نمائید. من با چار نفر مسلح از زینه وسطی تعمیر به منزل دوم حرکت کردیم و از سرزینه دروازه دفتر قوماندان عمومی را برایشان تعریف هدف نمودم. دروازه را تحت آتش ضربه قرار دادند و بیك ترپله خود را بدفتر قوماندان رسانده به هجوم داخل دفتر شدیم. قوماندان در حالی که تفنگچه و یك میل كلاشینكوف بالای میزش قرار داشت و سگرت بدستش بود، خلع سلاح و بدون کدام مقاومت گرفتار گردید. آقای «دشتی» معین وزارت، خالد سکرتر وزیر، و محمدعیسی مدیر استخبارات همه دستگیر و سربازان و بادیگاردان قوماندان عمومی نیز خلع سلاح گردید. هر دو دست بالا بطرف محل تجمع سوق داده شدند و بمیدان تجمع حاضر گردیدند. قوماندان عمومی در میدان اولاً بزمین زنگون کیژد و بعداً بالای یک چوکی در همین میدان نشانده شد. نمی؜دانم بجه علت بود که معین وزارت را تحت لت و کوب قرار دادند و چند مشت و چپات زدند. باینصورت تسلیمی و خلع سلاح افسران وزارت امورداخله تكمیل و در یك محل تجمع و تحت نظارت دو نفر سرباز مسلح قرار داده شدند.

**جر و بحث توفیق؜احمد با بریدجنرال محمدطاهر:**

منکه چند دقیقه قبل بحیث افسر وزارت امورداخله مسلح شده بودم و اکنون با افسران انقلابی یکجا بدفتر قوماندان عمومی جهت گرفتاری اش هجوم نموده بودم؛ برایم زیر چشم دقیقاً نگاه می؜کرد و هیچ هم نگفت. در شك و تردید بود که آیا من هم گرفتار شده ام یا با انقلابیون یکجا شده باشم. وقتی كه بطرف محل تجمع انتقال داده می؜شد و از پهلویم می؜گذشت برایم گفت شما هم همراه این؜ها؜ (مطلب از افسران انقلابی) هستید؟ گفتم بلی. وقتی که به محل تجمع آمدیم برای قوماندان عمومی در حالیکه کم کم باران می؜بارید، بروی زمین کمی جدا از محل تجمع زنگون کیژد داده شد و دشتی معین وزارت که علت آن هیچ برایم معلوم نگردید مورد لت و کوب قرار گرفت. جگتورن برای قوماندان عمومی گفت رهبران حزب در کجا زندانی اند؟ قوماندان جواب داد بمن معلومات نیست در وزارت هیچکس بندی نیست. جگتورن بالایش به قهر و غضب صدا کرد بگو فوراً بگو رهبران ما در کجا اند؟

گفت در وزارت نیستند بمن معلومات نیست. جگتورن بالایش سه فیر تهدیدی و هوائی نمود و گفت کشتن خودت مانند یك گنجشك بمن اهمیتی ندارد؛ بگو که رهبران حزب در کجا زندانی اند؟

قوماندان عمومی اشاره بطرف من کرد برایش گفت آنها؜ در ولایت کابل و نزد آنها؜ اند. مطلب آن از کلمه آن؜ها؜، قوماندانی امنیه کابل و من بود.

 جگتون از من پرسید که واقعاً رهبران در ولایت کابل زندانی اند؟

گفتم بلی آنها؜ در نظارت؜خانه ولایت کابل زندانی اند. گفت عجله کنید یك موتر بگیریم وغرض نجات آنها؜ اقدام کنیم که برایشان صدمه و ضرر نرسد.

من در محل پارکنگ وسایط که موتر جیپم توقف داشت، هرقدر نگاه کردم بچشم نخورد. فکر کردم که در اثر فیر؜ها؜ شاید دریور مسئول آن را بکدام طرف کناره کرده باشد. درینجا موتر جیپ تیوتیای قوماندان عمومی توقف داشت. کلید آن بداخل سویچبورد و دریورش فرار کرده بود. در موتر با دو نفر افسر بنام؜؜؜ها؜ی؜ یوسف سحر و سیدرحیم لمړی بریدمنان و دونفر سرباز بالاشدیم. توفیق؜احمد بالای اشترنگ موثر نشست. از وزارت داخله بیرون شدیم و بطرف چاراهی شفاخانه قوای مرکز در حرکت شدیم. پرسیدم بکجا ؜؜می؜رویم. گفت اولاً بطرف چارراهی شفاخانه قوای مرکزی ؜؜می؜رویم، دو عراده تانگ را با مرتباتش با خود می؜گیریم؛ بعداً بولایت کابل حمله می؜کنیم.

من درین اندیشه بودم که در خلال این مدت زمانی اگر آنها؜ را بکدام طرف دیگر انتقال داده باشند یا تلف کرده باشند؛ نتیجه چه خواهد شد. در حالیکه من مسؤل حفاظت و نگهداشت آنها؜ بودم و اما امروز روی یك تصادف از نظارت؜خانه جدا مانده، بهر حال به چارراهی رسیدیم که قطار کلان تانک؜؜ها؜ الی چارراهی انصاری صف بسته بودند. جگتورن از موتر پائین شد. من که کرتی و کلاه نداشتم بعد از بارش که پیراهنم تر شده بود و باد بها؜ری می؜وزید، هوا کمی سرد بود؛ خنك خورده بودم. توفیق؜احمد در حین حرکت برایم یك سوب بالاپوش سرجی عسکری داده بود آن را بالای پطلون پولیسی پوشیده بودم. پول و سگرتم در جیپ کرتی مانده بود درینجا یك پولیس ترافیك جاده را دیدم که سگرت بدست دارد؛ برایش اشاره کردم نزدم دوید. ازینکه مرا می؜شناخت و در موتر قوماندان عمومی نشسته بودم یك فکری برایش پیدا شده بود؛ برایم قطی سگرت و گوگرد خود را داد و از کامیابی انقلاب به همه راكبین موتر تبریك گفت. جگتورن دو عراده تانك زنجیردار را بطرف ولایت کابل به حرکت در آورد و از قوماندان مربوطه اش اجاز گرفته بود که تحت قومانده ما بولایت کابل بروند.

وقتی که به دروازه وزارت داخله رسیدیم؛ وسایط توقف نمود. جگتورن توفیق؜احمد از موتر پایان گردید و بما گفت من در قرارگاه وزارت می مانم و شما همراه تانک؜؜ها؜ بولایت کابل بروید رهبران حزب را توسط همین وسایط راساً به رادیو افغانستان انتقال دهید. استیشن رادیو به تصرف رفقا است که رهبران آواز انقلاب را به گوش مردم افغانستان برساند.

من برای جگتورن گفتم که قوماندان امنیه کابل از طرفداران سرسخت رژیم داؤد است امکان دارد رهبران زندانی را از آنجا در خلال این مدت یکدام جای دیگر انتقال داده باشد و یا با مادر دروازه قرارگاه که مقابل نظارت؜خانه است مقاومت نماید. برای شکستن مقاومت آنها؜ اگر ما فیر ثقیل می؜کنیم راساً به دیوار نظارت؜خانه اصابت می؜کند. بهر حال قوماندان مسئول گروپ ما را تعیین نمائید تا به هدایت و قومانده آن عملیات نمائیم.

جگتورن رو بطرف افسران داخل موتر گفت رفقا ازینکه جگړن از جمله افسران برحال ولایت کابل و بلدیت محل را دارد و هم از نظر نظامی رتبه آن مافوق شما است لهذا شما به مشوره و قومانده او حرکت کنید. اینرا گفت و به وزارت داخل شد و ما بطرف ولایت کابل حرکت کردیم.

**فصل دوم**

**هجوم بالای ولایت کابل واشغال نظارت خانه**

**در جستجوی رهبران زندانی**

جگتورن توفیق؜احمد بفکر اینکه شاید رهبران حزبی در وزارت امورداخله زندانی باشد بهمین نسبت بریدجنرال محمدطاهر قوماندان عمومی را تحت فشار قرار داده بود. قوماندان عمومی که مجبور گردید اخیراً مرا درگیر شان قرار داد و خود را موقتاً از فشار لت و كوب و شكنجه نجات داد و از طرف دیگر گیرم اگر آنها؜ از طرف میرگل قوماندان امنیه کابل بقتل رسیده باشند و یا بجای دیگری انتقال داده باشند من در جنجال انقلابیون درگیر خواهم بود. واقعاً چنین هم می؜شد.

منهم در دل خیلی تشویش داشتم؛ زیرا از صبح تا عصر مدت زمانی زیادی گذشته بود. در چنین حالات متشنج و جنگی بدیهست که حالات خیلی زود زود تغییر می؜کند. فکر می؜کردم که میرگل قوماندان امنیه یکی از سرسخت؜ترین وفاداران رژیم و همصنفی شخص قدیر وزیر امورداخله و صاحب اختیارات کلی بود. در حالیکه بدولت ثابت گردیده باشد که قیام مسلحانه برهبری حزب د.خ.ا علیه رژیم صورت گرفته، باید در اولین فرصت رهبران اسیر شده را یکطرفه و خود را از شر آنها؜ فارغ ساخته باشد. ولی برخلاف دستگاه دولتی آنقدر پوسیده و بی؜کفایت شده بود که هیچکسی متوجه این کار مهم و حیاتی نشده و عاملین اصلى قیام را صحیح و سالم در خانه خود نگهداشته بوند.

من که مسؤلیت عملیاتی را بدوشم گذاشته بودند در اثنای حرکت بصوب ولایت کابل بطور عاجل پلان عملیات را با خود سنجیدم: اگر از دروازه جنوبی عملیات صورت بگیرد، تولی قرارگاه مقاومت خواهد کرد که در اثر تبادله آتش تانک؜؜؜ها؜ی؜ ما مستقیماً نظارت؜خانه تخریب ؜؜می؜شود و اگر از دروازه غربی داخل شویم موجودیت درختان بزرگ مانع پیشرفت وسایط ما می؜گردد. تجویز گرفتم که از راه سالنگ وات دیوار پهلوی نظارت؜خانه را باید توسط تانک؜؜ها؜ تخریب کرد. زیرا عقب دیوار یك میدانی غیرمسکونی بود که آمریت لوژستیک در آن ذغال سنگ ذخیره می؜کرد و به آسانی به دروازه نظارت؜خانه بدون تلفات می؜توان رسید. همین پلان راطور عاجل با خود طرح کردم و راساً به سالنگ وات داخل شدیم. همکاران نظامی ام متردد شده بودند. پرسیدند از هردو دروازه ولایت کابل کنار رفتیم کدام راه دیگری وجود دارد که بولایت داخل شویم. گفتم بلی راه خوبی وجود دارد. چند دقیقه بعد به آن ساحه که می؜خواستم رسیدیم؛ وسایط را توقف دادم. برای تانکیست؜؜ها؜ هدف را توضیح نمودم و هدایت دادم تا بصورت جوره؜یی یکدم دیوار را تخریب نمایند و وسایط را بلاتعطل تا لب جوی جاری که پهلوی دروازه نظارت؜خانه می؜گذشت، برسانند. باینصورت بدون کدام مقاومت و تلفات بدهن دروازه نظارت؜خانه رسیدم که افسران معیتی ام اصلاً فکرآن را هم کرده نمی؜توانست.

**تدابیر اضافی قوماندانی امنیه کابل:**

قوماندانی امنیه کابل دروازه عمومی سمت جنوب را تقویه نموده بود و بالای بام؜؜؜ها؜ی؜ توقیف خانه، نظارت خانه، توقیف زنانه و ورکشاپ؜؜؜ها؜ی؜ آمریت تخنیک پوسته؜؜؜ها؜ی؜ اضافی را ایجاد و یك تعداد سربازان و افسران را داخل موضع نموده بودند. اما این تدابیر اضافی با وضع وحالت موجوده به هیچ صورت تناسب نداشت. قوماندان امنیه نتواسته بود حالت تدافعی مستحکم اتخاذ نماید. وزیر بی؜مغز که در ارگ در جلسه فوق؜العاده محاصره مانده بود. غالباً جلسه فوق؜العاده بخاطر تعیین سرنوشت همین زندانیان سیاسی بود. وقتی طرفداران زندانیان سیاسی دست به قیام مسلحانه زدند؛ در اوایل قیام حتی تا هنگام شام تیلفون؜؜؜ها؜ی؜ شهری فعال بود. وزیر امورداخله باید برای از بین بردن رهبران قیام هدایت و دستور می؜داد تا اقدام کودتا از ریشه خنثی می؜گردید. ولی در کله قدیر که مفت در اثر یك خوش؜باوری زمام؜دار وقت به مقام وزارت امورداخله رسیده بود؛ چنین تدبیر و تجویزی خطور نکرده بود. ورنه هرگز کودتای ثور پیروز نمی؜شد. دستگاه حکومتی بی؜کفایت و فرسوده بود که در روز روشن علیه رژیم از قطعات تحت امرشان توسط گروپ؜؜؜ها؜ی؜ محدودی قیام صورت گرفت. وزیر امورداخله، جنرال محمدطاهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندان امنیه کابل از صبح الی عصر هسته مرکزی رهبری کودتا را که نزد شان اسیر بودند، نتوانستند از بین ببرند.

تایم اول و دوم افسران محافظ زندانیان سیاسی که تعداد شان به هجده نفر ؜؜می؜رسید از کلکین؜؜ها؜ و روشندان؜؜؜ها؜ی؜ تشناب؜؜ها؜ مرا دیده بودند که با تانک؜؜ها؜ داخل ولایت کابل شده بودم. در شك و تردید بودند که در صبح روز بحیث یك افسر مسؤل نظارت؜خانه اجراآت می؜نمودم و در عصر همان روز با قیام کننده؜گان یکجا عملیات ضد دولتی را انجام می؜نمایم. بهر حال موجودیت من با نظامیان ارد و باعث امیدواری شان بود.

من از موتر پیاده شدم و بالای افسرانی که در تدابیر اضافی بالای بام؜؜ها؜ اخذ موضع کرده بودند، صدا کردم تا بدون کدام مقاومت پائین شوند و سلاح خود را بزمین بگذارند. تعمیر وزارت امورداخله و تسلیمی قوماندان عمومی را برای شان ابلاغ نمودم. افسران گفته مرا باور کردند. زیرا من هم یکی از افسران برحال و مسؤل یکی از آمریت؜؜؜ها؜ی؜ قوماندانی امنیه کابل بودم. همه از مواضع شان پائین شدند. یكنفر بنام عبدالحنان کتوازی معاون ماموریت سمت چنداول كه یك جوان پشتون بود و پایان شدن از موضع و تسلیمی را بخود عار می؜دانست؛ هنوز هم در بالای بام داخل موضع بود. ولی کدام فیر هم نمی؜کرد. سیدرحیم می؜خواست آن را هدف كلاشینكوف قرار دهد. من مانع شدم و گفتم حوصله کنید پائین خواهد شد هر قدر برایش صدا کردم ولی موصوف در موضع نشسته بود؛ نوك كلاه آن بما معلوم می؜شد. سیدرحیم کلاشینکوف را بالای بانت موتور استناد داده نوک کلاهش را هدف قرار داد و فیر کرد. کلاهش از سر پرید ولی مرمی با و اصابت نکرده بود.

بالای دفتر قوماندان امنیه چند فیر دهشکه نمودیم. تعمیر ولایت را چند مرتبه تحت آتش قرار دادیم؛ ولی از طرف مقابل هیچ فیری صورت نگرفت. درین اثنا بنام سلطان؜محمد سرباز امربر شعبه خود را دیدم که گاه؜گاه بطرف من نگاه می؜کند. برایش اشاره نمودم و به همکارانم گفتم که بالایش فیر نکنند. سلطان؜محمد دویده نزدم آمد رسم تعظیم نمود؛ برایش وظیفه دادم بمارش مارش برود از حالت و موقف موجوده والی، قوماندان و آمر امنیت کابل راپور بیاورد.

چند دقیقه بعد سلطان؜محمد دوباره حاضر گردیده به لهجه هراتی اش گفت «صاحب والى باستفاده موتر والگای آمریت جنائی بگریخته غوماندان امنیه جیلك و دستار امربر شعبه خود را پوشیده و از آشپزخانه لوژستیك بگریخته، آمر امنیت هم موجود نیه»

با؜ شنیدن این خبر موثق همه از وسایط پیاده شدیم و بطرف دروازه نظارت؜خانه بدون کدام تشویش حرکت نمودیم. وسایط ما چالان و آماده حرکت بودند.

**در نظارت؜خانه ولایت کابل: ر؜؜ها؜یی رهبران**

وقتی که تدابیر اضافی قوماندانی امنیه بدون مقاومت، برخورد و تلفات درهم شکسته شد؛ والی، قوماندان و آمر امنیت از قرارگاه خود فرار نموده بودند. ما بدروازه نظارت؜خانه بخاطر جمعی مواصلت نمودیم. طبق معمول همه روزه در قسمت خارجی دروازه یك نظام قراول با یكنفر افسر اجرای وظیفه می؜نمود که اکنون موجود نبود. دروازه نظارت؜خانه مانند سایر محابس قدیمی یک دروازه مستحکم کلان از چوب چارمغز بود كه در یك پله آن یك دریچهء پنجره دار وجود داشت.

از دهن پنجره برای محمدابراهیم لمړی څارن گفتم دروازه را باز کند. موصوف که رنگش پریده بود گفت: دروازه را باز کنم؟ گفتم بلی دروازه را باز کنید. گفت شما که آمر بزرگ و مسئول این نظارت؜خانه هستید اینك بامر شما دروازه را باز می؜نمایم.

وقتی که دروازه باز گردید؛ همه داخل شدیم. در بین دروازه اول و دوم دفتر نظارت خانه، اطاق نوکریوال و شعبه اداری نظارت؜خانه قرار داشت. دروازه دوم هم باز گردید. بداخل بین دروازه اول و دوم برخلاف معمول گذشته یکنفر سرباز مسلح استاده بود. برای محمدابراهیم گفتم این سرباز مسلح در داخل برای چه؟ گفت وقتی که تانک؜؜ها؜ فیر؜ها؜ را آغاز نمودند؛ نظام قراول پراگنده شد. یکنفر مسلح را من بداخل آوردم برای سرباز گفتم سلاح خود را بدهد ازینکه من آمر مسؤل شان بودم سرباز هم مطابق به تعلیمات نظامی یك خطوه پیش آمد با یکدست سلاح خود را برایم پیش کرد و گفت «صاحب توپك ډک دی.» تفنگ را از نزدش گرفتم، جاغورآن را تخلیه نمودم و تفنگ را با مرمی؜؜ها؜ برای سرباز معیتی خود دادم. بعداً محمدابراهیم مطابق به مقررات نظامی چنین راپور ارائه نمود. ۹ نفر زندانیان سیاسی در اطاق؜؜؜ها؜ی؜ خود موجود و گروپ تایم اول و دوم افسران محافظ به تعداد ۱۸ نفر حاضر و گروپ تایم سوم که وظیفه شان نیمه شب شروع ؜؜می؜شود، تاکنون حاضر نشده اند. در نظارت؜خانه خیر و خیرت است. غیر حاضر و مریض نداریم.

 به شنیدن این راپور که زندانیان سیاسی سالم و موجود اند، تشویشم رفع گردید. گفتم کلید؜؜ها؜ی؜ الچک؜؜ها؜ [ولچک؜؜ها؜] را حاضر نماید. کلید؜ها؜ را گرفتم و هدایت دادم تمام پرسونل بشمول افسران محافظ در صحن نظارت؜خانه بشكل صف حاضر شوند. تمام پرسونل را موجودی و سرشماری نموده و قومانده دادم «کلاه و كرتی کشیده شود و دست؜؜ها؜ بالا.»

از جمله سربازان مسلح یکنفر را بالان صف پهره مقرر نمودم تا امر ثانی هیچکس از صف خارج شده نمی؜تواند. هرگاه کسی خودسرانه صف را اخلال نماید، بالایش فیر نماید.

باینصورت در داخل نظارت خانل بکدام مشکلی برخورد نکردیم. زیرا همه می؜دانستند که من شخصاً آمر مسول نظارت؜خانه هستم. باتفاق یوسف سحر، سیدرحیم و محمدابراهیم با طاق نمبر ۱ رفتیم. سلام دادم ولچك؜؜؜؜ها؜ی؜ دست؜بند نورمحمد تره؜کی باز نمودم. تا این لحظه تره؜کی نمی؜دانست که چه واقع شده است. برایش تبریك گفتم. تعجب کنان بطرفم نگاه می؜کرد. یوسف سحر و سیدرحیم که در پهلویم استاده بودند با تره؜کی کدام شناخت رویاروی قبلی نداشتند. برایش گفتم پیروزی انقلاب را بشما تبریک می؜گویم. شما آزاد هستید. گفت چه می؜شنوم. انقلاب؟ کدام انقلاب؟ این فیر؜ها؜ از انقلاب است؟ شاید توطئه دیگری در میان باشد. گفتم: بلی این فیر؜ها؜ از انقلاب است. گفت انقلاب از طرف کی و از کجا آغاز شده؟ گفتم انقلاب از طرف ح.د.خ.ا توسط قوای چار و قوای پانزده زرهدار آغاز گردیده است. وزارت دفاع و وزارت امورداخله اشغال گردیده و محمدداودخان با کابینه در ارگ محاصره اند. گفت مرا بکجا می؜برید. گفتم شما را به استیشن رادیو افغانستان می؜بریم.

 اگرچه به شنیدن این جملات لحظه به لحظه در چهره اش تغییر وارد می؜شد؛ باز هم ازینکه مرا بحیث یك افسر رژیم برحال می؜شناخت؛ صدفی؜صد یقیین نکرده بود و می؜گفت من که در زندان هستم؛ از بیرون خبر ندارم.

به هر صورت تره؜کی را از اطاق به دهلیز بیرون آوردیم. باید گفت که تره؜کی و ببرك از كودتا و قیام مسلحانه ۷ ثور اطلاع و آگاهی نداشتند. وقتی برای شان از پیروزی انقلاب تبریك می؜گفتم، باور نمی؜کردند. بی؜خبری و چهره؜؜؜ها؜ی؜ حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتا برای من هم سوالی خلق نموده بود که این چگونه قیام است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند؟ اندکی بعد معلوم گردید که این قیام به ابتکار متهورانه حفیظ؜الله امین صورت گرفته بود.

همانا بعد از سقوط رژیم سردار محمدداؤد و بقدرت رسیدن حزب د.خ.ا حفیظ؜الله امین که خود را قهرمان انقلاب ثور می؜گفت به تره؜کی و کارمل چندان اعتنایی نمی؜کرد. روی ملحوظاتی نتوانست از روز اول قدرت سیاسی را بدست خود گرفته تره؜کی و کارمل را اسیر و یا نابود سازد. مسأله حزب کمونست اتحادشوروی، سازمان کی.جی.بی و تا اندازه ملاحظات سازمان؜؜؜ها؜ی؜ سرتاسری حزب د.خ.ا در میان بود. بوضاحت دیده شد که چگونه در ظرف دو سه ماه کارمل و گروپ آن را تبعید و از صحنه بیرون نمود و بعد از یکنیم سال تره؜کی را کشت و مقام اول حزبی و دولتی را تصاحب نمود. قیام مسلحانه ثور باساس کدام پلان پیش؜بینی شده حزب د.خ.ا نه بلکه به اراده شخصی حفیظ؜الله امین صورت گرفته بود.

به اطاق ۲ رفتم الچک؜؜؜؜ها؜ی؜ [ولچک؜؜؜ها؜ی؜] ببرک کارمل را باز نمودم. اوهم خبری نداشت. برایش انقلاب را تبریك گفتم؛ به تعجب طرفم نگاه کرد. اورا هم به دهلیز کشیدم. درینجا تره؜کی و کارمل دوشب و روز در حالیکه در اطاق؜؜؜ها؜ی؜ همجوار سپری کرده بودند؛ از یکدیگر خبری نداشتند و باهم ندیده بودند. درینوقت یکدیگر را در آغوش کشیدند. بهمین ترتیب دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی دکتور شاه؜ولی، محمدحسن ضمیر صافی، حفیظ؜الله امین، بارق شفیعی و سلیمان لایق را یکی بعد دیگر آزاد نمودم. ولی حفیظ؜الله امین مثل اینکه از موضوع آگاهی داشته باشد؛ خیلی خوش و سرحال بود. من هم که از اجرای عملیاتم راضی و سر وجد آمده بودم از بی؜احتیاطی و هیجانی بودن كلید ولچك شکست و در یك دست امین حلقه ولچک بند مانده بود.

وقتی که نه ۹ نفر را یکجا من حویلی نظارت؜خانه آوردم همه باهم مصافحه و روبوسی نمودند. امین برای تره؜کی و سایرین پیروزی انقلاب را تبریك گفت. تره؜کی از نزدش پرسید که شما از انقلاب خبر دارید؟ گفت بلی همینکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود؛ من هم قومانده قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم. خوش؜بختانه برای گرفتاری من یك نفر افسر پولیس دوست و آشنای برادرم آمده بود؛ مرا همان شب بعد از ختم تلاشی در خانه خود تحت نظارت گرفتند. من هم قومانده انقلاب را در همان شب به اردو صادر کردم. اینک نتیجه آن را بچشم سر مشاهده می؜کنیم.

دستگیر پنجشیری تا این لحظه متحیر و خاموش بود؛ در حالیکه چشمانش بطرف من نگاه می؜کرد؛ برای امین گفت «بیشك بجه وطن که مرد میدان هستی» اشك از چشمان سلیمان لایق جاری بود؛ برایش گفتم چرا اشک می؜ریزید؟ گفت اشك خوشی است من این حالت را هیچ تصور نمی؜کردم اکنون نمی؜دانم خواب می؜بینم یا حقیقت است.

این گفت؜وشنود مختصر چند دقیقه در صحن نظارت؜خانه رد و بدل گردید. تره كی و كارمل که افسران محافظ خود را در یك صف بحالت اسیر دیدند؛ گفتند این افسران مردمان خیلی خوب و با کلتور هستند؛ آنها؜ را چرا مجازات نموده اید. گفتم موقتی و تکتیکی بود؛ حینکه شما از نظارت؜خانه خارج شدید آنها؜ آزاد هستند و بخانه؜؜؜؜ها؜ی؜ خود می؜روند.

حقیقت درینجا است برخلاف آنچه در رژیم تره؜کی گفته می؜شد که انقلاب ثور باثر تصمیم حزب د.خ.ا و دستور دسته جمعی که یك اصل مهم احزاب مارکسیستی است؛ صورت گرفته بود؛ زیرا منشی اول و دوم حزب اصلاً خبرى نداشته از فیر؜؜ها؜ی؜ پراکنده و منتشر روز ۷ ثور بخود می؜اندیشدند که سرنوشت خودشان بکجا خواهد کشید و حفیظ؜الله امین ادعا می؜کرد که قومانده قیام را به تنها؜یی صادر نموده است. بهمین نسبت او را قوماندان سپیده دم انقلاب ثور می؜گفتند. حقیقت درینجا است که در شب اول گرفتاری طوری که گفته شد امین را بعد از تلاشی خانه اش به نظارت؜خانه نیاورده بودم و همان شب را در خانه خود گذشتانده بود. اگر از فرصت استفاده نموده باشد، طوری که خودش ادعا می؜کند از حقیقت دور نخواهد بود. تره؜کی، کارمل و سایر اعضای هیئت رهبری حزب د.خ.ا قبلاً فیصله نموده بود هرگاه از طرف رژیم رهبران حزب د.خ.ا گرفتار و زندانی می؜شوند رفقائی که مسئول بخش نظامی اند، برای سرنگونی رژیم بلاتعطل قیام نمایند. ولی این سند و فیصله حزبی هیچوقت در صفوف حزب شایع نشده بود و کسی از آن آگاهی نداشت.

**از نظارت؜خانه الی رادیو افغانستان:**

زندانیان سیاسی آزاد شدند. ولایت کابل فلج گردیده بود. کارمندان، افسران و سربازان خودسرانه هر طرف گشت و گذار می؜کردند. وقتی که از نظارت؜خانه خارج شدیم؛ محبوسین توقیف؜خانه از پنجره؜؜ها؜ و روشندان؜؜؜ها؜ی؜ اطاق؜؜؜ها؜ی؜ شان ما را می؜دیدند به شعار؜؜ها؜ی؜ زنده باد انقلاب، ما بی؜گناه هستیم، شما که آزاد شدید ما را فراموش نکنید. در توقیف؜خانه کابل مجرمین جنایی از قبیل قاتلان، دزدان، قماربازان کیسه؜بران و انسان؜؜؜ها؜ی؜ مضر جامعه جمع؜آوری شده بودند. رهبران حزب د.خ.ا که بقدرت سیاسی رسیدند بهمه اجراآت رژیم؜؜؜؜ها؜ی؜ گذشته خط بطلان کشیدند؛ حتی مجرمین حرفوی جنائی را در سرتاسر افغانستان آزاد و دوسیه؜؜؜ها؜ی؜ جنایات شانرا آتش زدند و هزاران جنایت کار حرفوی را با دستان باز به جامعه تقدیم داشتند که این عمل احساساتی بدون سنجش خود یك عمل جنایت؜کارانه محسوب می؜شد. زیرا حقوق؜العبد هزاران انسان مظلوم پامال و گراف حادثات جنائی بالا رفت.

وقتی که به وسایط خود نزدیك شدیم، صد؜ها؜ عابر برسم تماشا وسایط ما را حلقه زده بودند و لحظه به لحظه تعداد تماشاچیان زیاد می؜گردید. به مشکل رهبران را در وسایط دست داشته جابجا نمودم. ولی مجال حرکت نسبت ازدحام مردم نداشتیم. شعار؜؜ها؜ی؜ مکرر شنیده می؜شد و هرکس می؜کوشید رهبران را بچشم خود ببینند و آزادی شانرا تبریك بگویند و آرزو؜؜ها؜ی؜ شخصی شانرا بیان دارند. حتی مردم به دروازه؜؜؜ها؜ی؜ وسایط و بالای بانت موتر چسپیده بوند. من و دونفر افسر معیتی ام وظیفه ترافیك را بدوش گرفتیم کم کم راه عبور وسایط را پاک کاری می؜کردیم؛ با مشکل در بین انبوه مردم به جاده اصلی سالنگ وات داخل شدیم و به خط؜السیر خود ادامه دادیم.

از راه سالنگ؜وات، چاراهی صدارت، چارراهی هوتل آریانا به رادیو افغانستان مواصلت نمودیم. در عرض راه چندین جا از طرف گروپ؜؜؜؜ها؜ی؜ انقلابی وسایط ما توقف داده شد. ازینکه نزد یوسف سحر و سیدرحیم، نام روز موجود بود، با ارائه آن به خط؜السیر خود ادامه می؜دادیم. وقتی که آنها؜ را بداخل دستگاه رادیو پیاده نمودم؛ خودم با همکاران معیتی به وازرت امورداخله عودت نمودم؛ نزدیك به شام بود. برای جگتورن توفیق؜احمد راپور اجراآت خود را گزارش دادم...»

ادامه دارد

گرفته شده از صفحه (6 – 42) کتاب «شب؜های کابل»